

سرمقاله

آیا آمریکا در افغانستان "شکست" خورده است؟

... مذاکرات طولانی نمایندگان آمریکا با طالبان و توافق فی مابین نمایندگان این دو، پس از دور زدن حکومت خروج ارتش آمریکا و شرکاء از افغانستان پس از ۲۰ سال اشغال و اعمال جنایات مختلف علیه مردم این کشور، و نهایتاً سقوط کابل - آن هم بدون هیچ درگیری نظامی جدی - که اساساً با دادن افسار ارتش آمریکا ساخته افغانستان به طالبان میسر گشت، نشانگر یک تجدید آرایش سیاسی مهندسی شده توسط آمریکا در افغانستان می باشند که هیچ وجدان جویای حقیقت نمی تواند بر آن چشم ببندد. اکنون دار و دسته طالبان که حیات و سلطه کنونی‌اش را مدیون سیاست‌های هدفمند امپریالیسم آمریکا مبتنی بر بسط و نفوذ بنیادگرایی اسلامی در منطقه می باشد و از نظر مالی و تسلیحاتی با هزاران ریسمان مرئی و نامرئی به قدرت‌های امپریالیستی و حکومت‌های وابسته به آنان در منطقه متصل هستند، یک ماشین سرکوب مجهز و سازماندهی شده یعنی یک ارتش ۲۰۰ هزار نفره مجهز به آخرین سلاح‌ها را در اختیار دارد. ...

صفحه ۲

«گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده از چنان خصوصیات و پتانسیل کمونیستی برخوردار بود که توانست انقلابیترین، چپ‌ترین و آگاه‌ترین جوانان ایران که بعداً از آنها به عنوان چریک فدایی خلق یاد شد را در درون خود پرورش دهد. ... این جوانان که در این گروه کمونیستی ششوم و منضبط و با روابط دموکراتیک انوش انقلابی دیده بودند، مسلح به یک تئوری انقلابی بودند و درست اعتماد و ایمان به درستی همین تئوری بود که چنان ایمانی به پیروزی راه در آنها به وجود آورده بود که هر یک با اقدامات انقلابی بی نظیرشان تاریخ پرافتخاری را در جامعه هفتاد و نه ایران، جامعه‌ای که دچار یاس و ناامیدی بود رقم زدند. ... آنها به توده‌ها نشان دادند که کمونیسم تنها با رفتار و اعمالی که چریک‌های فدایی خلق معروف آن می‌باشند می‌تواند به مفهوم واقعی خود تجلی یابد. همین رفتار ... بودند که سال ۱۳۵۰ را به یک سال تاریخی درخشان در تاریخ مبارزاتی مردم ایران تبدیل نمودند.»

از حق کتاب

شکری چریک‌های فدایی خلق ایران

شکل‌گیری
چریک‌های فدایی خلق



منتشر شد!
برای تهیه این کتاب ارزشمند از طریق
لینک زیر با کتابفروشی الکترونیکی
سازمان تماس بگیرید:
www.19bahman.com/TPFG-Books.html

تاریخ جلی

اشرفه دهقانی

انتشارات چریک‌های فدایی خلق ایران

به اطلاع علاقه‌مندان می‌رسانیم که نسخه پی‌دی‌اف این اثر
ارزشمند هم اکنون در سایت سایه‌گل و از طریق لینک زیر به طور
رایگان در اختیار علاقه‌مندان قرار دارد:
sheklgiri-CH-F-KH-I-nagd-tarich-Jali.pdf

گفتگو با رفیق فربرز سنجری در باره روزهای منتهی به قیام و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (۱۰)

... تو دهنی خلق کرد به خمینی و دارو دسته اش صرفاً به کردستان محدود نبود بلکه این پیروزی از نظر سراسری هم نمی توانست روحیه مبارزاتی توده‌ها در دیگر نقاط ایران را ارتقاء نبخشد. درست با تکیه بر چنین واقعیتی بود که ما چریکهای فدائی مطرح کردیم که مقاومت قهرمانانه خلق کرد در آن زمان پیروزی بزرگی برای همه خلق‌های ایران می باشد و تأکید کردیم که به همین دلیل هم خلق کرد حق بزرگی بر گردن سایر خلق‌های ایران دارد. جمهوری اسلامی هزینه گزافی چه به لحاظ نظامی و چه سیاسی در این جنگ پرداخت و از همه مهمتر چهره فریکار و ضد مردمی خود را به عنوان یک رژیم سرکوبگر به همه مردم ایران نشان داد. این امر که سازمان‌های سیاسی ای که از قدرت توده‌ای برخوردار بودند آیا توانستند از موقعیت خجسته پیش آمده حداکثر استفاده را بکنند و خود را برای نبردهای بعدی که با وجود جمهوری اجتناب ناپذیر بود آماده کنند، یا آنها با دل بستن به "الطاف" جمهوری اسلامی فرصت پیش آمده را از دست داده و خود را در شرایط بدتری قرار دادند، موضوعی است که باید به خصوص با بررسی چگونگی مذاکره "هیئت نمایندگی خلق کرد" با نمایندگان جمهوری اسلامی آشکار گردد. ... صفحه ۵

پیروزی نهایی از آن کارگران

و زحمتگشان است!

واقعیت این است که این کارگران دور از خانواده در کمپ‌هایی بسر می‌برند که وضعیت این کمپ‌ها از لحاظ امکانات بهداشتی و رفاهی بسیار اسفناک و در حدود صفر می‌باشد، به طوریکه هر ۱۰ کارگر در یک اتاق ۲۰ متر مربع بر روی زمین که با موکت‌های نازک و کهنه پوشیده شده می‌خوابند. سه توالت و دوش برای ۴۰۰ نفر وجود دارد. این کارگران از ساعت شش صبح تا هفت بعد از ظهر، فقط با یک استراحت یک ساعته مشغول کار می‌شوند آنهم در شرایطی که بسیاری از آنان در دمای بالای پنجاه درجه به کار مشغول هستند. در واقع یکی دیگر از عمده‌ترین و سخت‌ترین شرایط کارگران مجتمع‌های بزرگ پتروشیمی، زندگی در کمپ‌های پر ازدحام و شلوغ کارگری آنان می‌باشد ... صفحه ۱۵

تاجران مرگ!

(بحران اقتصادی و)

توسل شتابناک آمریکا به میلیتاریسم)

... در طول ۲۰ سال گذشته دولت آمریکا چه با گسترش حضور نظامی مستقیم خود و چه به طور غیر مستقیم با تقویت دار و دسته‌های مرتجع نیابتی به ویژه جریان‌های ضد خلقی موسوم به بنیادگرایی اسلامی در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا و حاکم کردن آنان بر جان و مال توده‌ها، شرایط گسترش نفوذ خود بر مناطق، منابع و ثروتهای طبیعی، شریانهای اقتصادی در منطقه را مهیا نموده و در همه جا با کوشش برای اعمال جبری "رهبری" خود بر جهان سرمایه داری با اتکاء به قدرت نظامی، از رفقای دیگر درخواست "سهم شیر" از حاصل غارت کارگران و خلقهای تحت ستم و سود از بازارهای منطقه را نموده است. ... صفحه ۱۲

در صفحات دیگر

- به یاد شهین توکلی و تسلیت به خانواده اش ۱۷
- کمکهای مالی ۱۸
- به یاد "فدایی مردم" رفیق کرامت الله دانشیان ۱۹
- گزارشی از یک آکسیون مبارزاتی در لندن ۲۰

سرمقاله

آیا آمریکا در افغانستان "شکست" خورده است؟



دنیا را برای گردانندگان بازار پر رونق این مواد در آمریکا و اروپا را نیز در دست دارد.

به رغم واقعیاتی که در فوق توضیح داده شد، در رابطه با رویدادهای افغانستان ما شاهد نشر تحلیل های مختلفی هستیم که رابطه بین نتیجه تحولات در این منطقه با منافع طبقاتی ای که از سلطه طالبان و وضع موجود برای استشارگران جهانی و در راس آنها دولت آمریکا حاصل می شود را درک نمی کنند و یا آگاهانه آن را لاپوشانی می نمایند. در آن تحلیل ها، رویدادهای افغانستان و تجدید آرایش سیاسی امپریالیسم آمریکا در این کشور به مثابه "شکست" آمریکا و پروژه اشغال ۲۰ ساله افغانستان جلوه داده می شود. چرا که منطق و نقطه حرکت تحلیل های مذکور این است که گویا دولت آمریکا یک نیروی مدافع "آزادی" و "حقوق بشر" و "دمکراسی" می باشد و گویا اشغال جنایتکارانه افغانستان نیز یک "حق" برای این قدرت و امری طبیعی بود. در نتیجه خروج از افغانستان پس از بیست سال اشغالگری و روی کار آمدن دوباره طالبان ضد خلقی و زن ستیز و بنیاد گرا یک ناکامی و شکست سیاسی برای امپریالیسم آمریکا و پروژه "دمکراسی" سازی اش در خاورمیانه قلمداد می گردد. گوئی که آمریکا اساساً در هیچ لحظه ای از حضورش در افغانستان قصد برقراری دموکراسی و آزادی برای مردم محروم این کشور را داشته است که اکنون با تحولات اخیر در آن امر "شکست" خورده باشد.

از دریچه اقتصادی نیز مروجین تحلیل های مورد بحث با ادعای این که مخارج ۲۰ سال اشغال افغانستان رقمی بیش از ۲ تریلیون و ۲۶۱ میلیارد دلار بالغ شده به خواننده و مخاطب بی اطلاع این تفکر را القاء می کنند که رقم نجومی فوق از

سیاست های هدفمند امپریالیسم آمریکا مبتنی بر بسط و نفوذ بنیادگرانی اسلامی در منطقه می باشد و از نظر مالی و تسلیحاتی با هزاران ریسمان مرئی و نامرئی به قدرت های امپریالیستی و حکومت های وابسته به آنان در منطقه متصل هستند، یک ماشین سرکوب مجهز و سازماندهی شده یعنی یک ارتش ۲۰۰ هزار نفره مجهز به آخرین سلاح ها را در اختیار دارد. این ارتش مطابق برخی گزارشات، از حیث قدرت آتش و تجهیزات و نیروهایش از برخی از ارتش های کشورهای عضو ناتو نیز نیرومندتر بوده و طبق آخرین برآوردها در میان ۱۲۶ کشور جهان در رده هفتم و پنجم قرار دارد. چنین ماشین نظامی ای علاوه بر وظیفه ضد انقلابی سرکوبگرانه ای که علیه مردم افغانستان بر عهده دارد، ابزاری برای سازندگانش (امپریالیسم آمریکا) است تا در چارچوب تنش های فزاینده میان قدرت های امپریالیستی، در هر گونه سیاست بحران افروزی و جنگ نیابتی علیه قدرت های رقیب آن را مورد استفاده قرار دهد. علاوه بر این قدرت آتش، طالبان دوباره به مسند قدرت رسیده امروز با یک کمپین تبلیغاتی ارتجاعی ولی سیستماتیک از قلب اروپا و آمریکا با عنوان طالبان "تغییر ماهیت یافته"، تقویت می شود و از ضرورت "کمک های مالی" بین المللی به آن صحبت به میان آمده است.

این قدرت هم اکنون کنترل تمام خاک افغانستان، کنترل ثروت های طبیعی بیکران و غنی این کشور و همچنین کنترل یکی از بزرگترین مناطق تولید مواد مخدر

تیترا بالا، سوال برجسته ای است که در ماه های اخیر به دنبال خروج آمریکا و تسلط دوباره طالبان بر افغانستان، به اشکال مختلف به یکی از سرخط های جریان مدیای اصلی در سطح بین المللی تبدیل شده است.

بیش از یک ماه از تغییر آرایش جنگی امپریالیسم در افغانستان و منطقه و تعویض دار و دسته ضد انقلابی و سرکوبگر طالبان با حکومت وابسته و فاسد اشرف غنی-عبدالله، توسط آمریکا می گذرد. اساس آنچه این تغییر آرایش جنگی را برای امپریالیسم آمریکا ضروری ساخته است، عمدتاً بازبینی در توزیع و تمرکز نیروهای نظامی آمریکا در منطقه با توجه به احساس خطر از جانب چین برای منافع آمریکا در میان دولتمردان آمریکایی بوده است.

مذاکرات طولانی نمایندگان آمریکا با طالبان از زمان ترامپ و توافق فی مابین نمایندگان این دو پس از دور زدن حکومت رسمی این کشور، خروج ارتش آمریکا و شرکاء از افغانستان پس از ۲۰ سال اشغال و اعمال جنایات مختلف علیه مردم این کشور، به زیر سیطره درآمدن افغانستان توسط طالبان و نهایتاً سقوط کابل -آن هم در عرض چند روز و بدون هیچ درگیری نظامی جدی- که اساساً با دادن افسار ارتش آمریکا ساخته افغانستان به طالبان میسر گشت، همه و همه نشانگر یک تجدید آرایش سیاسی مهندسی شده توسط آمریکا در افغانستان می باشند که هیچ وجدان جویای حقیقت نمی تواند بر آن چشم ببندد.

اکنون دار و دسته طالبان که حیات و سلطه کنونی اش را مدیون

سایر قراردادهای امنیتی و نظامی با دولت افغانستان که توسط همین کمپانی ها مدیریت شده اند از مدار اقتصادی بازارهای داخلی خود آمریکا خارج نشده و به جیب ۵ شرکت بزرگ پیمانکاری آمریکا سرزیر شده اند. حتی مدیریت بسیاری از این پروژه های اقتصادی-نظامی مستقیما توسط پیمانکاران بدنام بخش خصوصی نظیر "بلاک واتر" (که فعالیت خارج از کشورش را نخستین بار در جنگ افغانستان در سال ۲۰۰۱ آغاز کرد) و موسسات مشابه آن به پیش رفته اند که آمریکایی الاصلند. در نتیجه تنها بخش بسیار ناچیزی از این رقم نجومی مستقیما در داخل افغانستان خرج شده و اکثر این مبلغ نیز یعنی قریب به دویست میلیون دلار نصیب پیمانکاران فرعی وابسته به سرمایه داران افغان شده است. این ارقام به معنی تزریق دو تریلیون دلار مستقیم به اقتصاد بحران زده آمریکا در طول دو دهه گذشته (تنها در رابطه با جنگ افغانستان و نه سایر جنگ ها نظیر عراق و سوریه و یمن و ...) به برکت اشغال افغانستان و جنگی بوده که هیچ دستاوردی جز کشتار و بی خانمانی و آوارگی و عدم امنیت برای میلیون ها تن از توده های تحت ستم این کشور و حتی منطقه نداشته است.

علاوه بر واقعیت فوق باید به تمام درآمدهای اقتصادی دولت آمریکا در طول ۲۰ سال اشغال افغانستان از جمله دوشیدن کشورهای ثروتمند منطقه نظیر عربستان و امارات و قطر و شرکاء و حتی کشورهای عضو ناتو برای جبران مخارج جنگ آمریکا برای "دمکراسی" و "مبارزه علیه تروریسم" نیز توجه داشت و آنها را نیز در نظر گرفت. به نظر می رسد حقایق فوق تا همین جا برای اثبات پوچ بودن ادعاهایی که مطرح می کنند خروج آمریکا از افغانستان برای این قدرت جهانی "ضرر" مادی و اقتصادی داشته است، کافی باشد.

از نظر سیاسی نیز خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان بخشی از یک برنامه بزرگتر و مبتنی بر ضرورت انتقال و تقسیم نیروی جدید در ارتش آمریکا به جبهه چین و اقیانوسیه و تمرکز بر سایر رقبای امپریالیسم آمریکا بوده که سالها در محافل تصمیم گیرنده سیاست خارجی آمریکا روی آن بحث و سپس تصمیم گیری شده است. به عنوان مثال به گزارش شبکه الجزیره در فروردین ماه امسال، "خط مشی ای" در دولت آمریکا در حال اجراست که با توجه به "تشدید مناقشه با چین" باعث "خروج برخی از تجهیزات و نظامیان آمریکایی از منطقه خلیج فارس" گشته است.

از زمان ریاست جمهوری اوباما رشد قدرت چین به عنوان خطر بالقوه ای برای هژمونی امپریالیسم آمریکا در سطح جهان اعلام شد و سیاست تمرکز بر آسیا در دستور کار آمریکا قرار گرفت. این سیاست در دوران ترامپ با کوبیدن بر طبل جنگ تجاری ادامه یافت، امروز دولت بایدن نیز به تعقیب آن سیاست و عملی کردن آن پرداخته است. هیات حاکمه آمریکا هر روز به شکلی خطر چین را مهمترین خطر برای آمریکا تبلیغ می کند و آشکارا از دفاع نظامی از تایوان در مقابل تهاجم چین سخن می گوید. سیاست برجسته کردن خطر دولت چین برای منافع امپریالیسم آمریکا ضرورت تمرکز نیروهای آمریکا در این منطقه را در دستور کار دولت آمریکا قرار داده است. تجدید آرایش نیروهای امپریالیسم آمریکا در همین راستا قابل درک می باشد.

خروج به مثابه "تسلیم" و "بزرگترین تحقیر نظامی در تاریخ ایالات متحده" می باشد. وی سپس در ایالت "آیووا" خروج آمریکا از افغانستان را "شرم آورترین رویداد در تاریخ آمریکا" نامید. چنین سخنان یا به اصطلاح تحلیل ها یعنی اعتراف به "ناکامی" و "شکست" آمریکا، توسط بزرگترین دستگاه های تبلیغاتی در سطح بین المللی پژواک یافت و منبع بسیاری از تحلیل های به اصطلاح چپ وطنی ما را نیز تشکیل داد. واقعیت آن بود که دولت بایدن در پیشبرد سیاست های راهبردی آمریکا، در واقع کاری را به انجام رساند که دولت های قبل از او چه جمهوریخواه و چه دمکرات، برای پیشبرد سیاست های کل طبقه حاکم بر آمریکا یعنی سرمایه داران و انحصارات حاکم آغاز کرده بودند.

با توجه به حقایق فوق اکنون لازم است ببینیم در عالم واقعیت، چه ضرورت یا ضرورت‌هایی منجر به تصمیم برای خروج نیروهای آمریکایی از این کشور گشته است. با پاسخ به این سوال می توان به عمق نادرستی ادعای "شکست" و "ناکامی" آمریکا در افغانستان نیز پی برد. همانطور که اشاره شد، مبلغین فربکاری که با حرارت از شکست و ناکامی اقتصادی و یا سیاسی آمریکا در ۲۰ سال گذشته در افغانستان دم می زنند، عنوان می کنند که آمریکا در طول ۲۰ سال گذشته بیش از ۲ تریلیون دلار در افغانستان و در نتیجه با خروجش از این کشور این مبلغ را به باد داده است. اما مطابق آمار رسمی، از مجموع ۲/۲۲۱ تریلیون دلار هزینه های صرف شده توسط آمریکا در مورد اشغال افغانستان نزدیک به ۹۰ درصد آن یعنی ۲/۰۲ تریلیون در قالب قراردادهای دفاعی، خدمات مربوط به بازسازی و ساخت ارتش جدید افغانستان (که به تنهایی ۸۲ میلیارد دلار صرف تسلیح آن به جنگ افزارهای آمریکایی شده) و

خزانه دولت آمریکا درآمده و در افغانستان و برای بهبود اوضاع مردم و اقتصاد این کشور صرف شده و با تسلط طالبان این پول ها از خزانه دولت آمریکا به هدر رفته و این یک شکست برای آمریکاست. البته آنها دیگر به خواننده خود نمی گویند که بیشتر این ارقام نجومی در اختیار پنتاگون و کمپانی های اسلحه سازی خود آمریکا قرار گرفته است. برخی دیگر نیز با تلاش برای طعم و مزه تاریخی بخشیدن به این گونه تحلیل ها مطرح می کنند که اصولا در تاریخ افغانستان هیچ قدرتی نتوانسته این کشور را به زیر کنترل خود در آورد و تنها جنگجویی افغان ها (طالبان) منجر به شکست آمریکا و خروج این "ابرقدرت" از افغانستان شده است. عمق سطحی نگری این آخری ها البته اجازه نمی دهد که در ورای "جنگجویی" طالبان و ظاهر رویدادها، آن سیاست و منافع کلیدی را تشخیص دهند که در نتیجه این رویدادها به نفع طبقه سرمایه دار متحقق شده اند. برای آنکه به صحت و سقم ادعای "شکست" سیاسی-اقتصادی آمریکا در افغانستان بپردازیم، ذکر یک نکته دیگر در مورد منبع اصلی انتشار این ایده ها خالی از اهمیت نیست؛ منشاء اصلی انتشار تحلیل های این‌چنینی، اظهارات محافل حاکم و دستگاه های ارتباط جمعی وابسته به استثمارگران و طبقات حاکم هستند که با آگاهی از نفرت توده های تحت ستم در کشورهای غربی و دیگر کشورها و بویژه نفرت خود مردم افغانستان نسبت به دو دهه اشغالگری و تجاوزگری دولت آمریکا و شرکاء در این کشور، چنین تبلیغاتی را به منظور فریب افکار عمومی و در عین حال بهره برداری های سیاسی علیه جناح ها و احزاب رقیب در قدرت سازمان می دهند.

در اثبات این امر باید یادآور شد که که **پروژه تخلیه افغانستان از نیروهای نظامی آمریکایی در زمان ترامپ و حزب جمهوریخواه کلید خورد. جمهوریخواهان بودند که مذاکرات با طالبان جانیکنار را با فرستادن زلمای خلیل‌زاد، این مهره شناخته شده ارتجاعی، به عنوان نماینده تام الاختیار خود در میز مذاکره با طالبان در قطر را آغاز کرده و به سرانجام رساندند. اما پس از خروج نیروهای آمریکایی و وقایع دردآوری که به خاطر سرعت و چگونگی این خروج در کابل در میان بهت و تائر افکار عمومی از سلطه طالبان بر افغانستان اتفاق افتاد، با توجه به این که این پروسه تحت حاکمیت "دموکرات"ها در آمریکا صورت گرفت، همین جمهوریخواهان این امر را به جبهه اصلی حملات تبلیغاتی به دولت بایدن و دمکرات ها تبدیل نموده و تحت این عنوان سعی در فریب مردم و اشاعه دروغ در سطح جهان پرداختند. از جمله ترامپ فربکار در جمع هواداران خود در "آلاباما" مطرح کرد که این**

شوروی از این کشور و چه بعد از قدرت گیری طالبان برای اولین بار و سپس اشغال این کشور توسط ارتش آمریکا در نظر گیرد قادر به ارائه ارزیابی ای واقعی از سیر رویدادها در افغانستان نمی باشد. چنین تحلیل هائی با هویت مستقل بخشیدن به طالبان در حقیقت خاک به چشم مردم می باشند. بر این اساس، بدون درک وابستگی جریان موسوم به بنیاد گرایی اسلامی به امپریالیسم به ویژه آمریکا و درک تنش های فی مابین امپریالیست ها، از رویدادهای اخیر در افغانستان و چرایی ترک ارتش آمریکا و تحویل قدرت سیاسی و یک ماشین سرکوب مجهز به دار و دسته طالبان نمی توان تحلیل درستی ارائه داد. در هم شکستن سلطه امپریالیسم در افغانستان وظیفه و رسالت خلق های تحت ستم افغان است. این توده های تحت ستم سال ها به اشکال مختلف و به طور مستقل علیه دخالت امپریالیسم و اشغال افغانستان از یک سو و علیه جریانان و دار و دسته های وابسته گوناگون از سوی دیگر اعتراض نموده و مبارزه کرده اند و امروز نیز با پیش فراولی زنان مبارز این کشور به مقابله با سلطه مرتجعین طالبان برخاسته اند.

آشکارا از دفاع نظامی از تایوان در مقابل تهاجم چین سخن می گوید. سیاست برجسته کردن خطر دولت چین برای منافع امپریالیسم آمریکا ضرورت تمرکز نیرو های آمریکا در این منطقه را در دستور کار دولت آمریکا قرار داده است. تجدید آرایش نیرو های امپریالیسم آمریکا در همین راستا قابل درک می باشد. مطابق این راهبرد جدید آمریکا، سازمان دادن نیروهای نظامی و منابع این کشور باید مبتنی بر تمرکز بر روی رقبا آمریکا در این منطقه یعنی چین و روسیه باشد. در نتیجه یکی از نتایج پیشبرد این طرح، کاهش نیروها و تخلیه برخی از مناطق جنگی توسط ارتش آمریکاست که خروج از افغانستان مصداق عینی این سیاست می باشد. در حقیقت، آمریکا با خارج کردن نیروهای نظامی خود از افغانستان به تغییر آرایش جنگی خود در منطقه دست زده است.

در جمع بندی این مطلب لازم است یک بار دیگر تأکید شود که **بدون درک نقش اصلی امپریالیسم آمریکا در سیر رویدادها در افغانستان نمی توان تحلیلی واقعی از تحولات این کشور داشت. به همین دلیل هم هر تحلیلی که نخواهد و یا نتواند این نقش را چه در دوران قدرت گیری مجاهدین افغانستان بعد از خروج ارتش**

با تکیه بر حقایق فوق می توان دید که جایگزینی مهندسی شده دولت بی کفایت و فاسد و پر از تناقض و تنش و منفور غنی-عبدالله با دار و دسته مزدور و سرکوبگر طالبان در افغانستان، بخشی از پروژه تجدید آرایش جنگی آمریکا در این منطقه علیه خلق های تحت ستم و رقبا آمریکا نظیر چین و روسیه می باشد و نه انعکاس "شکست" ارتش آمریکا از جنگجویان طالبان که خود زائده سیاست های امپریالیستی بوده و هستند. پروژه آرایش جنگی جدید آمریکا در مرزهای نزدیک چین از زمان زمامداری اواما مورد توجه طبقه حاکم بر آمریکا و استراتژیست های سیاست خارجی این کشور قرار گرفت.

از زمان ریاست جمهوری اواما بود که یکباره رشد و گسترش قدرت چین به عنوان خطر بالقوه ای برای هژمونی امپریالیسم آمریکا در سطح جهان اعلام شد و سیاست تمرکز بر آسیا در دستور کار آمریکا قرار گرفت. این سیاست در دوران ترامپ با کوبیدن بر طبل جنگ تجاری ادامه یافت، و امروز دولت بایدن نیز به تعقیب آن سیاست و عملی کردن آن پرداخته است به طوری که هیات حاکمه آمریکا هر روز به شکلی خطر چین را مهمترین خطر برای آمریکا تبلیغ می کند و

... "پس از سیاهکل بود که هویت چریکهای فدائی خلق با جریان مبارزه مسلحانه در شهر، در قامت حماسه آفرینی ها و قهرمانی های کمونیست های انقلابی مسلح، به تدریج برای توده ها شناخته شد. چریکهای فدائی خلق با رزم های دلیرانه و شجاعانه و توأم با فداکاری ها و ایثارگری های بی نظیر و افسانه ای شان که در شرایط آن روز جامعه ایران ناباورانه جلوه می کرد، تأثیر غیرقابل انکاری در شکست تصور قدر قدرتی دشمن در ذهن توده ها و اعتلای روحیه انقلابی کارگران و ستمدیدگان بر جای گذاشتند. آن رزم های دلاورانه که موجب تحسین فراوان توده های تحت ستم واقع می شد و به این توده ها انرژی مبارزاتی می بخشید، مهر چریک فدائی را در قلب محرومان و قشرهای مبارز و روشنفکر جامعه جای می داد. اولین عملیات بعد از سیاهکل، حمله به کلاتری قلعه با فرماندهی رفیق مسعود احمدزاده و شرکت رفقا مجید احمدزاده و ۳ رفیق کارگر، مناف فلکی، حسن نوروزی و خلیل سلماسی نژاد در ۱۴ فروردین سال ۵۰ بود. لازم است یادآوری شود که رفیق خلیل سلماسی نژاد که کد درون گروهی اش به یاد کارگر انقلابی ویتنامی، "وان تروی" بود، مدتی بعد در جریان ساختن کوکتل مولوتف مجروح گشت و به شهادت رسید. این نیز قابل ذکر است که درست در فردای حمله به کلاتری قلعه، پرویز ثابتی، مقام امنیتی رژیم شاه باز در تلویزیون ظاهر شد و در جهت خنثی کردن تأثیر عملیات چریکها بر روی توده ها، به رجز خوانی پرداخت."



به نقل از کتاب "شکل گیری چریکهای فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی" صفحه ۲۳۸

گفتگوی پیام فدایی با رفیق فربرز سنجری در باره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (بخش دهم)

چریکهای فدایی خلق ایران تقدیم می کنند:

فیلمی مستند از توروز خوتین مستند در سال ۱۳۵۸

«کردستان سنگر آزادگان»

این فیلم مستند را می توانید در روز جمعه ۲۴ خرداد ۱۳۹۸ برابر با ۱۴ ژوئن ۲۰۱۹ ساعت ۱۹ به وقت ایران، برابر با ۱۶:۳۰ به وقت اروپای مرکزی و ۱۰:۳۰ صبح به وقت نیویورک

از تلویزیون دیدگاه، ماهواره یاهو و یا در سایت دیدگاه به آدرس www.didegha.tv و همچنین از شبکه تلویزیونی جی ال ویز (GLWIZ) مشاهده نمایید.

همچنین پس از پایان فیلم مستند «کردستان سنگر آزادگان»، کلیپ «گشتک آیتان» در گرامیداشت یاد و خاطره چریکهای راه آزادی و سوسیالسم در دهه شصت، ویدیوی دیگر از چریکهای فدایی خلق ایران تقدیم بینندگان خواهد شد.

توجه: بخش این برنامه ۱۲ ساعت بعد تکرار خواهد شد.



توضیح پیام فدایی:

با اوج گیری انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواست های توده های میلیونی بپا خاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندان های سراسر کشور گشت. در ۲۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچال های رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت گفتگویی ترتیب داده ایم با رفیق فربرز سنجری که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این گفتگو به این واقعه و سیر پر شتاب رویداد ها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از جرایبی و چگونگی جدایی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق - که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود- از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

پرسش: در صحبت قبلی مطرح کردید که مردم مبارز کردستان در طی یک جنگ سه ماهه، ارتش و پاسداران جمهوری اسلامی را شکست دادند و بعد آتش بس برقرار شد. شما از این امر به عنوان پیروزی خلق کرد نام بردید. آیا پس از پایان جنگ سه ماهه این خلق به اهداف خود رسید؟

پیشمرگان خلق کرد رژیم حاکم را به عقب نشینی وادار نموده و ضعف قدرت دولتی را در مقابل یک خلق مسلح و مصمم به نبرد، به همه مردم ایران نشان دادند. ولی واضح است که پیروزی در یک نبرد به معنای پیروزی در جنگ برای رهائی نیست. مهمتر از همه ما نباید فراموش کنیم که تا ایران به مثابه یک کشور نومستعمره، تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد و نظام سرمایه داری وابسته بر آن حاکم است دستیابی به حق تعیین سرنوشت برای خلق های تحت ستم ناممکن می باشد، دلیل اش هم این است که توده ها فقط در یک شرایط واقعاً دموکراتیک قادر به ابراز آزادانه اراده خود می باشند. اما تا زمانی که سیستم سرمایه داری وابسته بر جامعه حاکم است، دیکتاتوری آن هم از نوع خشن اش وجود خواهد داشت. بنابراین تحقق حق تعیین سرنوشت برای خلق های ایران به نابودی نظام سرمایه داری حاکم وابسته است؛ که این امر جهت مبارزات انقلابی مردم را تعیین می کند.

پیروزی در جنگ سه ماهه گرچه پیروزی مهمی برای خلق کرد و بقیه خلق های ایران بود، اما هنوز به معنای دستیابی به مطالبات اصلی نبود. در اثر این پیروزی ارتش و پاسداران مجبور به باز گشت به مراکز نظامی شدند و سازمان های سیاسی و پیشمرگان خلق کرد دوباره به شهرها باز گشتند. حضور نیروهای انقلابی مسلح در شهرهای کردستان، به طور طبیعی توده های هر چه وسیعتری را به جنبش خلق کرد متمایل نمود و سازمان های سیاسی پایه توده ای وسیعتری پیدا کردند. با آزاد شدن شهرها از سلطه جمهوری اسلامی امکان فعالیت علنی و نشر آگاهی انقلابی وسیعاً گسترش یافت. اینها دستاوردهای کمی نبودند. این شرایط به سازمان های

پاسخ: برای پاسخ به این سؤال اجازه دهید هر چند مختصر به این موضوع بپردازیم که مردم مبارز کرد به چه دلیل دست به مقاومت در مقابل رژیم حاکم زدند؟ ببینید، کردستان در دوره شاه یکی از محروم ترین استان های کشور بود. من که در سال های ۶۰ در جریان شرکت در جنبش خلق کرد با زندگی مردم کرد به طور مستقیم آشنا شدم، به خصوص در روستاها شدت فقر و فلاکت این توده ها و محرومیت شدید آنها از بسیاری از نیازمندی های زندگی را از نزدیک با چشم خودم دیدم. روستائیان از ابتدائی ترین وسایل رفاه محروم بودند، از دارو و دکتر خیری نبود و وضع بهداشت بسیار اسفناک بود. خُب این مردم برای کسب حقوق خود، علیه ظلم و ستمی که بر آنان می رفت و زندگی بس دشواری را به آنان تحمیل کرده بود به پا خاسته و با حمله به پادگان ها و مسلح کردن خودشان خواستار تغییر شرایط بسیار دردناک زندگی شان بودند. نیروهای مبارز و سازمانهای سیاسی کرد تحقق خواسته های توده ها را در برخورداری مردم کرد از حق تعیین سرنوشت خویش می دانستند. برای این منظور حزب دموکرات کردستان ایران شعار "دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان" را می داد. سایر نیروهای سیاسی هم همانطور که در "هیأت نمایندگی خلق کرد" مطرح شد حداکثر خواهان خودمختاری بودند و بر خلاف اتهامی که مرتجعین طرفدار خمینی به سازمانهای سیاسی کرد می زدند، آنها هرگز از جدائی از ایران سخنی بر زبان نمی آوردند.

روشن است که خلق کرد بعد از جنگ سه ماهه، به مطالبات خود دست نیافت. من به این دلیل از پیروزی این خلق پس از جنگ سه ماهه سخن گفتم که جمهوری اسلامی فکر می کرد با گسیل ارتش و سرکوب مردم به پا خاسته خیلی راحت جنبش توده ها را به خاک و خون کشیده و آنها را سرکوب خواهد کرد ولی در عمل،

چه در جلوی درب زندان با مادر سنجر دوستی عمیقی پیدا کرده بود. دختر او زهره در ۲۸ اردیبهشت سال ۵۵ در درگیری با ساواک در رشت در صفوف سازمان چریکهای فدائی خلق به شهادت رسیده بود و پسرشان محسن هم سال ها در زندان شاه محبوس بود.

تماشای فیلم "کردستان سنگر آزادگان" با عقاید و احساسات آقای شانه چی که از خمینی حمایت می کرد، جور در نمی آمد؛ و پذیرش این امر که خمینی و دار و دسته اش مرتکب چنان جنایاتی در کردستان شده باشند برایش قابل هضم نبود. در نتیجه او اساساً منکر جنایات جمهوری اسلامی در کردستان شد و صحنه های فیلم و بمباران شهر سنندج را هم "غیر واقعی" قلمداد کرد. او مدعی بود که هیچ سند و مدرکی برای اثبات این امر وجود ندارد. در جریان بحث کار به آنجا رسید که حاج شانه چی برای پذیرش واقعیت بمباران مردم بیگناه کرد خواهان تکه هایی از خمپاره های زده شده یا بمب های انداخته شده توسط ارتش و پاسداران در کردستان شد. این خواست البته با خنده حضار مواجه شد و با پاسخ های مادر سنجر که با مثال های مشخص نادرستی درخواست حاج شانه چی را آشکار می کرد، او دیگر تقریباً چیزی برای گفتن نداشت و بحث به نفع محکوم کنندگان جمهوری اسلامی تمام شد.

همانطور که در ابتدا گفتم ما دو فیلم ساختیم که دومی "کردستان" نام داشت که در شرایطی که سازمان های سیاسی خلق کرد به کردستان عراق عقب نشسته بودند فیلم برداری شد. این فیلم ها هم به نوبه خود بیانگر آن بود که تشکیلات چریکهای فدائی خلق چه اهمیتی به همه ابزارها و روش های تبلیغ می داد و در شرایطی که از نظر امکانات واقعاً در مضیقه بود، نیروی قابل توجهی را صرف ساختن این فیلم ها نمود. با اینحال سازمان بزرگ به اصطلاح چریکهای فدائی خلق ایران دائماً علیه سازمان ما تبلیغ می کردند و ما را "انارشیزست" و کسانی که گویا جز به سلاح به چیز دیگری نمی اندیشیم، معرفی می کردند.

پرسش: به نظر می رسد که تشکیلات شما با وجود این که ماهیت رژیم تازه روی کار آمده را ضد خلقی می دانست ولی سعی می کرد که از شرایط هرج و مرج یا شبه دموکراتیکی که بعد از قیام توده ها در ۲۱ و ۲۲ بهمن به وجود آمده بود استفاده بکند. این که توانست از زمینه موجود حداکثر استفاده را بکند یا نه مورد سؤال من نیست. پرسش من این است که در آن شرایط شما در تهران چه کار می کردید. به خصوص که از صحبت های شما در قسمت های قبلی این گفتگو چنین برداشت می شود که بیشتر روابط تشکیلات در تهران زیر نظر شما بود و

به جز شرکت نظامی پیشمرگان سازمان ما در جنگ با ارتش و پاسداران رژیم، در رابطه با مبارزات خلق کرد، در عرصه فعالیت های آگاهگرانه و تبلیغاتی، ما دو فیلم درست کردیم. فیلم اول "کردستان سنگر آزادگان" نام داشت که عمدتاً مربوط به مقاومت خونین مردم سنندج در نوروز سال ۵۸ در مقابل با یورش ارتش جمهوری اسلامی به این شهر می باشد. این فیلم تا حدی که ما امکان پخش آن را داشتیم در افشای جنایات جمهوری اسلامی در کردستان، داخل ایران و خارج کشور تاثیر خوبی بر جای گذاشت. ما در تهران و شهرهای دیگر ایران، هر کجا که می توانستیم این فیلم را نمایش می دادیم و تاثیر غیرقابل انکار آن در شناساندن چهره جنایتکار رژیم تازه روی کار آمده را بر روی مردم را شاهد بودیم.

رژیم، در رابطه با مبارزات خلق کرد، در عرصه فعالیت های آگاهگرانه و تبلیغاتی، ما دو فیلم درست کردیم. فیلم اول "کردستان سنگر آزادگان" نام داشت که عمدتاً مربوط به مقاومت خونین مردم سنندج در نوروز سال ۵۸ در مقابل با یورش ارتش جمهوری اسلامی به این شهر می باشد. این فیلم تا حدی که ما امکان پخش آن را داشتیم در افشای جنایات جمهوری اسلامی در کردستان، داخل ایران و خارج کشور تاثیر خوبی بر جای گذاشت. ما در تهران و شهرهای دیگر ایران، هر کجا که می توانستیم این فیلم را نمایش می دادیم و تاثیر غیرقابل انکار آن در شناساندن چهره جنایتکار رژیم تازه روی کار آمده را بر روی مردم را شاهد بودیم.

بگذارید موردی که خودم شاهد بودم را در اینجا بازگو کنم. وقتی فیلم در تهران به دست ما رسید، از مادر سنجر خواستیم که خانواده شهدا که در زمان مبارزه علیه شاه روابط تنگتنگی با همدیگر داشتند را به خانه خود دعوت کند تا این فیلم برای آنها نمایش داده شود. مادر سنجر این خواست را پذیرفت و خانواده هائی که فرزندان خود را در دوره شاه از دست داده بودند در خانه مادر سنجر جمع شدند. تماشای فیلم کاملاً همه را منقلب نمود و تاثیر زیادی در افشای جنایات جمهوری اسلامی در کردستان به جای گذاشت. بعد از نمایش فیلم مادر سنجر با استناد به صحنه های فیلم به محکوم کردن سیاست های جمهوری اسلامی در کردستان پرداخت. بحثی در گرفت و در این میان آقای شانه چی با جدیت به مخالفت برخاست. آقای شانه چی به عنوان یک تاجر با تفکرات ملی فرد سرشناسی بود. او در ضدیت با رژیم شاه درب خانه اش هموار بر روی برخی آخوندها و از جمله همین خامنه ای باز بود و حال پس از سرنگونی رژیم شاه از خمینی طرفداری می کرد. خانم شانه چی چه در مراسم های تجلیل از شهدا و

سیاسی امکان می داد تا هر چه بیشتر نیروهای خود را سازمان دهند. در آن مقطع علاوه بر سازمان های کرد (حزب دموکرات کردستان ایران و سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران-کومه له) سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از پشتیبانی وسیع توده ای در کردستان برخوردار بود، همچنان که در دیگر نقاط ایران هم همین وضع را داشت.

تو دهنی خلق کرد به خمینی و دارو دسته اش صرفاً به کردستان محدود نبود بلکه این پیروزی از نظر سراسری هم نمی توانست روحیه مبارزاتی توده ها در دیگر نقاط ایران را ارتقاء نبخشد. درست با تکیه بر چنین واقعیتی بود که ما چریکهای فدائی مطرح کردیم که مقاومت قهرمانانه خلق کرد در آن زمان پیروزی بزرگی برای همه خلق های ایران می باشد و تأکید کردیم که به همین دلیل هم خلق کرد حق بزرگی بر گردن سایر خلق های ایران دارد. جمهوری اسلامی هزینه گزافی چه به لحاظ نظامی و چه سیاسی در این جنگ پرداخت و از همه مهمتر چهره فریبکار و ضد مردمی خود را به عنوان یک رژیم سرکوبگر به همه مردم ایران نشان داد.

این امر که سازمان های سیاسی ای که از قدرت توده ای برخوردار بودند آیا توانستند از موقعیت خجسته پیش آمده حداکثر استفاده را بکنند و خود را برای نبردهای بعدی که با وجود جمهوری اسلامی اجتناب ناپذیر بود آماده کنند، یا آنها با دل بستن به "الطاف" جمهوری اسلامی فرصت پیش آمده را از دست داده و خود را در شرایط بدتری قرار دادند، موضوعی است که باید به طور جداگانه به خصوص با بررسی چگونگی مذاکره "هیئت نمایندگی خلق کرد" با نمایندگان جمهوری اسلامی آشکار گردد. هیئت نمایندگی خلق کرد با حضور سه سازمان مهم آن زمان در کردستان، یعنی حزب دموکرات کردستان ایران، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران-کومه له و شاخه کردستان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با سرپرستی ماموستا شیخ عزالدین حسینی شکل گرفت تا مذاکره با جمهوری اسلامی را پیش ببرد.

پرسش: می دانیم که سازمان شما یعنی "چریکهای فدائی خلق ایران" با عادلانه دانستن دفاع خلق کرد از حقوق خود و مبارزه برحقش با رژیم تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی، در این جنبش شرکت داشت و در بحبوحه جنگ خلق کرد با ارتش و پاسداران جمهوری اسلامی فیلمی تهیه کرد که واقعیت این جنگ و صحنه های دلخراش آن را در معرض افکار عمومی قرار داد. کمی در این مورد توضیح دهید.

پاسخ: به جز شرکت نظامی پیشمرگان سازمان ما در جنگ با ارتش و پاسداران

همچنین شما مسئول بخش انتشارات بودید. آیا روابط تهران صرفاً حول امر انتشارات شکل گرفته و پیش می رفت یا کارهای دیگری هم انجام می شد؟

پاسخ: این که مسئولیت بخش انتشارات در تهران با من بود درست است. اما فعالیت‌های متمرکز شده در تهران و مسئولیت‌های من صرفاً کار انتشاراتی نبود و حوزه های مختلفی را در بر می گرفت. ما در تهران حدود چهار یا پنج هسته انتشاراتی داشتیم. که اعلامیه ها و تراکت ها و جزوات تشکیلات را چاپ و برای توزیع آماده می کردند و بالطبع به فعالیت های دیگر نیز می پرداختند.

در ضمن گرچه رفقای که در مازندران و کردستان فعالیت می کردند مراکز انتشاراتی خودشان را داشتند اما پخش و توزیع آنچه انتشار می یافت کلاً در تهران متمرکز بود. یعنی این مطالب باید به رفقای هوادار در تهران و شهرستان ها می رسید تا آنها را توزیع کنند. بیشتر فعالیت های این قسمت را رفیق محمد حسین خادمی انجام می داد که با من در ارتباط بود. این رفیق فراموش نشدنی در یورش سال ۶۰ جمهوری اسلامی به نیروهای انقلابی در جامعه، دستگیر و پس از شکنجه های وحشیانه توسط دژخیمان این رژیم اعدام شد. یادش همواره گرامی باد. در تهران هم، همچون خیلی شهرهای دیگر کارگران شاغل و کارگران بیکار و یا دانشجویان و دانش آموزان و ... وجود داشتند که با پذیرش تحلیل ها و مواضع سازمان ما حول رهنمودهای این سازمان فعالیت می کردند. در نتیجه به طور طبیعی می بایست با این نیروی مبارزاتی تماس گرفت و آنها را سازماندهی نمود. برای نمونه فعالیت رفقای ما در خانه کارگر مثال زدنی است.

رفیق اشرف بخش کارگری را همراه با رفقا میر هادی کابلی و رفیق کارگر اسد رفیعیان شکل داده و هدایت آنرا بر عهده داشت. با این که نیروهای سازشکار بخصوص طرفداران سازمان اپورتونیستی‌ای که نام چریکهای فدائی خلق را یک می کشید، به لحاظ تعداد در خانه کارگر وزنه ای بودند، اما با فعالیت های خلاقانه رفیق اسد به عنوان یک کارگر آگاه که از یک خط و تحلیل انقلابی پیروی می کرد، آنها در بردن نظرات سازشکارانه خود به میان کارگران با مانع مواجه بودند.

موفقیت رفقای بخش کارگری ما در تهران در رابطه با تحصن معروف کارگران بیکار در وزارت کار امری بود که خشم مسئولین ماماشات طلب سازمان اپورتونیست شده را در نشریه کار در آورد و آنها در مقاله ای در کار شماره ۳۷ به تاریخ ۲۱ آذر ۵۸ تحت عنوان "اکنون میسم و آنارشیسیم در حرف با هم دشمن اند، ولی در عمل دست همدیگر را می فشارند" علیه ما نوشته و

در تهران هم، همچون خیلی شهرهای دیگر کارگران شاغل و بیکار و یا دانشجویان و دانش آموزان و ... وجود داشتند که با پذیرش تحلیل ها و مواضع سازمان ما حول رهنمودهای این سازمان فعالیت می کردند. در نتیجه می بایست با این نیروی مبارزاتی تماس گرفت و آنها را سازماندهی نمود. رفیق اشرف بخش کارگری را همراه با رفقا میر هادی کابلی و رفیق کارگر اسد رفیعیان شکل داده و هدایت آنرا بر عهده داشت. با این که نیروهای سازشکار بخصوص طرفداران سازمان فدائی، به لحاظ تعداد در خانه کارگر وزنه ای بودند، اما با فعالیت های رفیق اسد به عنوان یک کارگر آگاه که از خط و تحلیل انقلابی پیروی می کرد، در بردن نظرات سازشکارانه خود به میان کارگران با مانع مواجه بودند.

موضع گرفتند. قبلاً این حزب توده بود که چریکهای فدائی خلق را "آنارشیسیم" خوانده بود و حالا دست اندرکاران اپورتونیست و سازشکار این سازمان با تحریف مواضع و تحلیل های ما به تقلید از آن حزب خائن، ما را آنارشیسیم خوانده و به این ترتیب همه اپورتونیسم و ردالت خود را به نمایش گذاشتند. برای اینکه پاسخ به پرسش شما به حاشیه نرود بهتر است به این موضوع بعداً بپردازیم.

داشتم در مورد چگونگی فعالیت‌هایمان در تهران صحبت می کردم. خوب جدا از مسائلی که گفتم رفیق صوری که در تهران بود جدا از یک هسته آموزشی که مسئولیت اش را داشت به کارهای دیگر هم می پرداخت. از جمله با توجه به این که تصمیم گرفتیم روابط دانشجویی حول تشکیلات را در یک چهارچوب متمرکز کنیم کل این روابط زیر نظر وی قرار گرفت. زیر نظر این رفیق بود که جنبش دانشجویی و دانش آموزی ۱۹ بهمن بعداً شکل گرفت.

از سوی دیگر ارتباط با برخی سازمان ها هم بود که توسط خود من و یا مشترکاً با رفقای دیگر انجام می شد. این را هم بگویم که وقتی جهت گسترش فعالیت های تشکیلاتمان مساله مالی اهمیت یافت جهت پاسخگویی به این امر در تهران شروع به سازماندهی چند تیم نظامی برای حل این مساله کردیم که در یک مورد کار به درگیری مسلحانه و مجروح شدن یکی از رفقا کشید. اینها برخی از مشخصه های شرایط بسیار دشواری بود که تشکیلات ما در چارچوب آن به وظایف مبارزاتی خود پاسخ می داد.

پرسش: گفتید که آنهایی که تحت نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران فعالیت می کردند در جریان فعالیت‌های رفقای تشکیلات شما در خانه کارگر چهره واقعی خود را به نمایش گذاشتند. لطفاً این موضوع را بیشتر توضیح دهید؟

پاسخ: درست است. اگر کسی فرصت کند و همین امروز برود و در اینترنت مقاله آنها تحت عنوان "اکنون میسم و آنارشیسیم در حرف با هم دشمن اند، ولی در عمل دست همدیگر را می فشارند" که در نشریه کار شماره ۳۷ به تاریخ ۲۱ آذر ۵۸ درج شده را مطالعه کند چهره اپورتونیست و ماماشات طلب آنها را به عینه خواهد دید. در این مقاله، رهبری جریان منحن کار در مقابل فعالیت های رفقای ما در خانه کارگر زبان به شکایت گشوده و ماهیت برخورد های ضد کارگری خود را بار دیگر به نمایش گذاشته است.

همانطور که قبلاً گفتم رفقای ما در خانه کارگر فعالیت قابل توجهی داشتند و به اعتبار این فعالیت از نفوذ بالائی هم در بین کارگران برخوردار بودند. این البته در حالی بود که تعداد طرفداران جریان منحن کار و نیروهای سیاسی دیگر که در این مرکز فعالیت داشتند، بسیار بیشتر از نیروی ما در آن مجمع کارگری بود. اما فعالین آنها اغلب بر اساس همان خط سازشکارانه و ماماشات طلب رهبران خود با جمهوری اسلامی، به جای اینکه روحیه مبارزاتی کارگران را پرورش دهند و آنها را جهت رسیدن به مطالبات بر حقشان سازمان دهند با تبلیغات گمراه کننده خود که محتوایش تسلیم در مقابل حکام جدید و سازش با آنها بود به مشوش کردن ذهن کارگران پرداخته و سعی می‌کردند کارگران را در این مسیر با خود همراه سازند. گاه نیز برخی از کارگران با سخنرانی، ناراضیتی خود را از سیاست سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نشان می دادند. برای نمونه یک روز که خود من به خانه کارگر رفته بودم تا بحث ها و موضع گیری های مطرح در خانه کارگر را از نزدیک شاهد باشم و دنبال کنم شاهد سخنرانی کارگری بودم که به نمایندگی از کارگران خوزستان به تهران آمده بود. او در سخنرانی خود ضمن تشریح وضع زندگی همکارانش و برشمردن یک سری از خواست های کارگران در خوزستان گفت: خوب ما آمده بودیم که در همکاری با کارگران تهران برای تحقق خواست هایمان کاری کنیم اما در اینجا به ما گفتند (منظورش نمایندگان سازمان غصب شده چریکهای فدائی خلق ایران بود) که چون دولت ملی است باید بیشتر به آنها وقت داد! او ناراضیتی خود را به این نحو، از به اصطلاح رهنمود آن سازمان ابراز کرد.

حُب این نشان می داد که سازمانی که نشریه کار را منتشر می کرد و ما از آن به عنوان "جریان منحن کار" یاد می کردیم چگونه بر مبنای تحلیل نادرست دست اندرکارانش از قدرت حاکمه و ملی و ضد امپریالیست قلمداد کردن جمهوری اسلامی، مبارزات کارگران را به کجراه می بردند و عملاً با خواست‌های آنها بازی می کردند. برغم داشتن یک پایگاه وسیع توده ای، آن سازمان به جای کوشش در سازماندهی مبارزه طبقاتی کارگران و

مقابل تحلیل های سازمان چریکهای اشغال شده توسط باند نگهدار قرار داشت. اما شنیدنی است که اقدام مبارزاتی و شجاعانه کارگران در جهت تحقق خواسته های برحق خویش، با مخالفت شدید دست اندرکاران نشریه کار مواجه شد. با توجه به دفاع تشکیلات ما -چریکهای فدائی خلق ایران- از مبارزات این کارگران، آنها با آنارشیست نامیدن "گروه اشرف" و تحریف نظر و مواضع ما این طور تبلیغ کردند که گویا ما با کار در میان کارگران و حمایت از مبارزات آنها در صدد سرنگونی جمهوری اسلامی بر آمده بودیم. عین جمله آنها چنین است: "گروه اشرف با این استدلال که ما به نان احتیاج داریم، و باید حرکت کنیم و در کشورهایی نظیر ایران تشکیلات اتحادیه ای برای کارگران ناممکن می باشد، مایل بودند که پشت هم حرکت کنند تا حاکمیت را به تنهایی و با شیوه های غیر علمی و بدون تشکل آگاهانه پرولتاریا سرنگون نمایند." بی ربط بودن این ادعا امروز برای هر مبارز مبتدی هم آشکار است. هر کسی می تواند درک کند که حمایت از کارگران بیکار برای تحقق خواست های شان به هیچ وجه به معنی اقدام برای سرنگونی جمهوری اسلامی نبود و این اتهام که گویا ما معتقد بودیم که به صرف مبارزات کارگران در خانه کارگر تهران، رژیم حاکم سرنگون می شود، تنها موجب خنده بود. با اینحال گردانندگان نشریه کار که وظیفه پیشبرد سیاست های سازشکارانه و اپورتونیستی را در آن برهه تاریخی به عهده گرفته بودند، چنین اراجیفی را علیه تشکیلات ما اشاعه می دادند و با چنین روش ها و اتهامات زنی هایی که از معلمان توده ای خود یاد گرفته بودند سعی در ایزوله کردن ما داشتند و در همان حال می کوشیدند از این طریق ماهیت سازشکارانه راه حل های خود را لاپوشانی نمایند. نگاهی به رهنمود آنها برای کارگران بیکار تهران خود آموزنده است.

از نظر نشریه کار گویا "سیاست اصولی" این بود که کارگران بیکار به جای تحصن و اشغال وزارت کار، "ضمن راهپیمایی به وزارت کار" در مقابل آن وزارتخانه قطعنامه ای خوانده و سپس "راهپیمایی خویش را به سمت سفارت آمریکا ادامه می دادند" و در آنجا هم قطعنامه ای خوانده و ضمن اعلام همبستگی با دانشجویان پیرو خط امام بر "ضرورت شرکت عملی کارگران به ویژه کارگران بیکار در مبارزه ضد امپریالیستی توده ها" تاکید نمایند. به این ترتیب رهبران سازمان در آن زمان به طور روشن قصد داشتند کارگران را به دنباله رو "دانشجویان پیرو خط امام" تبدیل کنند و چون این طرح از جمله با فعالیت های بخش کارگری چریکهای فدائی خلق ایران یا بقول آنها "آنارشیستهای گروه اشرف دهقانی" با شکست مواجه شد خشم خود از این امر و ماهیت ضد کارگری خود را

از نظر نشریه کار گویا "سیاست اصولی" این بود که کارگران بیکار به جای تحصن و اشغال وزارت کار، "ضمن راهپیمایی به وزارت کار" در مقابل آن قطعنامه ای خوانده و سپس "راهپیمایی خویش را به سمت سفارت آمریکا ادامه می دادند" و ضمن اعلام همبستگی با دانشجویان پیرو خط امام بر "ضرورت شرکت عملی کارگران به ویژه کارگران بیکار در مبارزه ضد امپریالیستی توده ها" تاکید نمایند. رهبران سازمان در آن زمان به طور روشن قصد داشتند کارگران را به دنباله رو "دانشجویان پیرو خط امام" تبدیل کنند و چون این طرح از جمله با فعالیتهای بخش کارگری چریکهای فدائی خلق ایران یا بقول آنها "آنارشیستهای گروه اشرف دهقانی" با شکست مواجه شد ماهیت ضد کارگری خود را با حملات زیر در آن مقاله آشکار ساختند.

گرفتن خانه کارگر تنها یکی از آنها بود. اما وزیر کار در مقابل خواست هیئت نمایندگی ۷ نفره کارگران بیکار خواهان دو هفته فرصت شد و گفت دو هفته دیگر مراجعه کنید. به این ترتیب کارگران که اغلب بیکار بودند تصمیم گرفتند ۵ آبان بار دیگر مقابل وزارت کار جمع شوند و اگر به خواست آنها ترتیب اثر داده نشد خود مستقیماً خانه کارگر را اشغال کنند. در این روز با توجه به وقت کشی وزیر کار دولت بازگان و این که به خواست کارگران رسیدگی نشد، کارگران خود دست به کار شده و در ۵ آبان ماه خانه کارگر را به تصرف خود در آوردند. کارگران سپس قرار گذاشتند که در ۱۴ آبان برای شنیدن نظرات نماینده وزارت کار در خانه کارگر جمع شوند. اما می دانیم که در ارتباط با رشد تضادهای درونی حکومت به خصوص در ارتباط با راه حل هائی که هر یک از جناح ها برای مقابله با توده های انقلابی ارائه می دادند، ملاقات بازگان با نمایندگان آمریکا و از جمله با برژنفسکی در الجزایر بر ملا گشت و او مجبور به استعفاء شد. اتفاقاً در ۱۴ آبان نماینده وزارت کار در خانه کارگر حضور یافته بود ولی در شرایط پیش آمده او حرفی برای گفتن نداشت و تنها با سخنان ریاکارانه خود خشم کارگران را برانگیخت. در چنین شرایطی کارگران تصمیم گرفتند روز ۲۱ آبان به طرف وزارت کار راهپیمائی کنند.

در این روز در مقابل وزارت کار پاسداران با شلیک هوائی به مقابله با کارگران برخاستند اما کارگران خشمگین نرده ها و موانع را رد کرده و وارد وزارت کار شده و عملاً آنجا را اشغال نمودند. این واقعیات بیانگر آن بود که کارگران از چنان آگاهی سیاسی برخوردار بودند که فریب وعده های پوچ خدمت گزاران فریبکار به اسم عناصر ملی را نخورده و همچنان خواهان تحقق مطالبات برحق خویش بودند. واقعیتی که درست در نقطه

رهبری این مبارزه که وظیفه هر نیروی کمونیستی می باشد، در تلاش بود تا انرژی انقلابی نهفته در مبارزات کارگران را به سمت دفاع از حاکمیت که به باور آنها متعلق به "خرده بورژوازی" و "ضد امپریالیست" بود کانالیزه کند. این سیاست را ما به عینه در برخورد های آنها در خانه کارگر شاهد بودیم. رهبران آن سازمان پیشاپیش در ۲۱ اسفند ۵۷ نامه سازشکارانه ای به بازگان نوشته و دولت وک را "ملی" اعلام کرده بودند. در حالی که بازگان اگر زمانی در دوره مصدق یک فرد ملی بود حال به عنوان نخست وزیر یک رژیم وابسته به امپریالیسم تماماً سیاست های ضد ملی و ضد خلقی خمینی و مرتجعین حول وک را به پیش می برد. البته او با استناد به گذشته و سابقه اش در دوره مصدق، خود را همچنان فردی ملی می خواند و سعی می کرد چهره ملایم و خیرخواهی به خود بگیرد، اما، عمل او (که معیار شناخت هم باید عمل باشد) جز این بود و در واقع وک با چهره غیر خشن به فریب توده ها می پرداخت. بازگان در پاسخ به نامه سازشکارانه ۲۱ اسفند ۵۷ رهبران سازمان یاد شده، در اولین نطق تلویزیونی خود بعد از این نامه از "فدائیان خلق" تشکر نمود و آنرا امید بخش نامید. این فاکت از نمونه هائی است که به خوبی نشان می دهد که رژیم روی کار آورده شده توسط امپریالیست ها در کنفرانس گوادلوپ، از فریبکاری های عناصری چون بازگان و رهبران سازشکار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران برای تثبیت و تحکیم پایه های خود چه بهره ها می برد. این نکته هم باید یادآوری شود که دست اندرکاران سازمان مذکور که بازگان و دولت را ملی و خلقی معرفی و توده ها را به حمایت از دولت او دعوت می کردند، پس از تسخیر سفارت آمریکا و استعفای بازگان و سقوط دولتش، با فراموش کردن تحلیل های غیر واقعی خود از بازگان، به سرعت رنگ عوض کرده و اینبار جهت دفاع از خمینی و دار و دسته اش، از بازگان و همراهانش به عنوان "بورژوازی وابسته به لیبرال ها" یاد کردند.

واضح است که دولت بازگان با توجه به ماهیت خود، در دفاع از نظام سرمایه داری وابسته حاکم، تحمل خانه کارگر مستقل را نداشت و به همین دلیل هم با حمله ارادل و اوپاش حکومتی این مرکز برای مدتی بسته شد. اما از اوائل مهر ماه در بین کارگران بیکار جنب و جوشی برای باز پس گیری خانه کارگر شروع شد که بخش کارگری تشکیلات ما در جریان آن فعال بود. این کارگران در ۱۴ مهر ماه در مقابل وزارت کار دست به تجمع زدند تا ضمن دیدار با علی اسپهندی که بعد از داریوش فروهر وزیر کار شده بود، خواهان بازگشائی خانه کارگر شوند. البته کارگران مطالبات دیگری هم داشتند و تحویل

خمینی بعد از قیام بهمن باز هم این مزدور را شخصیتی ملی و ضد امپریالیست جلوه می دهد و به کارگران و نیرو های انقلابی هم ایراد می گیرد که چرا "یاری فعال و نامحدود" از وی نمی کنند، حتماً تحت تأثیر یک خط ارتجاعی قرار داشته که همانا خط حزب توده بود که با همه نیرو به حمایت از جمهوری اسلامی برخاسته بود. اما مرکزیت و دست اندرکاران آن سازمان در چه شرایطی بودند که از حزب توده تأثیر می گرفتند؟ و موضوع دیگر این که با توجه به رسوائی حزب توده در میان اعضا و هواداران چه ارتباطی بین رهبری این سازمان با کهنه کاران حزب توده وجود داشته که به گونه ای که اشاره کردید بر اساس رهنمودهای مورد نظر آنها عمل می کردند؟

پاسخ: در مورد شرایطی که رهبری سازمان در آن قرار داشت باید توضیح بدهم که در آن مقطع باندی در رأس سازمان بود که با تئوری، نظرات و اخلاق و رفتار کمونیستی چریکهای فدائی خلق اولیه بیگانه بودند. اینها اساساً ناتوان تر از آن بودند که بتوانند سازمانی را رهبری کنند. به خصوص در شرایطی که سازمان ما در سراسر ایران با استقبال توده ها مواجه شده و بار توده ای پیدا کرده بود. در واقع آنها نه دانش، نه برنامه و نظرات انقلابی و نه توانائی لازم را برای هدایت این سازمان نداشتند. مثلاً با روی کار آمدن رژیم جدید به جای رژیم شاه انتظار به جا و منطقی از رهبری آن بود که دست به تحلیل در مورد این رژیم جدید زده و ماهیت آن را برای توده ها و اعضا و هواداران فعال این سازمان روشن سازند و به این ترتیب برنامه عملی و تاکتیک و استراتژی مبارزاتی انقلابی در مقابله با این رژیم ارائه دهند. اما آنها که قادر به چنین کاری نبودند از انجام این کار سر باز می زدند. البته ناتوانی یک طرف قضیه است. آنها اگر از صداقت برخوردار بودند می توانستند در این رابطه به انبوه بدنه و هواداران صدیق و انقلابی که دور این سازمان جمع بودند، رجوع کرده و از آنها یاری بطلبند یا می بایست تن به یک مبارزه ایدئولوژیک سالم در سطح جنبش بدهند. اما این دار و دسته حاکم بر سازمان، کارشان باندبازی در داخل سازمان و در همان حال تصفیه سازمان از هر عنصر انقلابی و مخالف سیاست های سازشکارانه شده بود. به این معنا که از این حادثه به آن رویداد نظر عوض می کردند و در رابطه با اوضاع جاری جامعه یعنی با سنجش شرایط روز بسته به تمایلات عملی شان موضع می گرفتند و نشریه کار که هزاران خواننده در میان روشنفکران و نسل جوان داشت را به تربیونی برای نشر افکار فریبکارانه و منحط به منظور توجیه ماهیت ضد خلقی دار و دسته خمینی و رژیم جمهوری اسلامی تبدیل کرده بودند که یک نمونه اش موضع

دار و دسته حاکم بر سازمان، کارشان باندبازی در داخل سازمان و در همان حال تصفیه سازمان از هر عنصر انقلابی و مخالف سیاست های سازشکارانه شده بود. به این معنا که از این حادثه به آن رویداد نظر عوض می کردند و در رابطه با اوضاع جاری جامعه یعنی با سنجش شرایط روز بسته به تمایلات عملی شان موضع می گرفتند و نشریه کار که هزاران خواننده در میان روشنفکران و نسل جوان داشت را به تربیونی برای نشر افکار فریبکارانه و منحط به منظور توجیه ماهیت ضد خلقی دار و دسته خمینی و رژیم جمهوری اسلامی تبدیل کرده بودند که یک نمونه اش موضع گیری ۱۸۰ درجه متفاوت از هم در مورد ماهیت بازرگان و دولت اش بود

عامل هر بیکاری: در ضمن، کارگران بیکار خواسته های خود را نیز اینچنین فرمول بندی کرده بودند: "۱- ایجاد کار بدون سرمایه امپریالیستی ۲- حق بیمه بیکاری ۳- دفترچه بیمه درمانی برای کارگران و خانواده آنها ۴- تحویل خانه کارگر".

به راستی که با استناد به شعارها و خواسته های کارگران بیکار، با روشنی هر چه بیشتری می توان نگرش از بالا و بورژوامایانه دست اندرکاران آن سازمان به اصطلاح چریکهای فدائی خلق ایران نسبت به کارگران مبارز و انقلابی را تشخیص داد.

می دانم که پاسخم به سوال شما طولانی شد. اما با توضیحاتی که دادم این را هم می خواستم بگویم که مواضع و تبلیغات مورد اشاره از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن، مربوط به ۲۱ آذر سال ۵۸ می باشد و مربوط به زمانی نیست که با انشعاب خرداد سال ۵۹ اکثریت آن سازمان به پابوس ارتجاع حاکم رفتند. امروز خیلی ها وقتی درباره اکثریت صحبت می کنند همکاری آنها در سرکوب نیروهای انقلابی برایشان برجستگی پیدا می کند که البته واقعیتی انکار ناپذیر می باشد اما نباید فراموش نمود که خیانت های این جماعت حتی قبل از انشعاب خرداد ۵۹ در تمام حوزه های فعالیت آن سازمان بروز داشته که مواضعشان در مقابله با خواست های کارگران بیکار در خانه کارگر تهران تنها یک نمونه آشکار از آن می باشد؛ همانطور که کرنش و دنباله روی در مقابل حزب خائن توده هم جلوه دیگری از این خیانت بود.

پرسش: در صحبت بالا یکی دو جا به دنباله روی "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" از حزب توده اشاره کردید. این موضوع البته روشن است که وقتی آن سازمان در آذر ماه سال ۵۸ به رغم همه مواضع ضدمردمی

با جملات زیر در آن مقاله آشکار ساختند. ببینید چه رذالتی در این جملات موج می زند: "زمانی که توده های خرده بورژوازی و جناح سیاسی آن در حاکمیت در مبارزه با امپریالیسم آمریکا و بورژوازی وابسته به لیبرال ها درگیر است و به طور طبیعی انتظار یاری فعال و نامحدود پرولتاریا را در این نبرد دارد وظیفه کارگران و نمایندگان سیاسی آنها ست که از این مبارزه ضد امپریالیستی حمایت کنند. زمانی که چنین حمایتی نمی شود به طور طبیعی کارگران نا آگاه را متهم به آمریکائی بودن می کنند". تنها نگاهی به این موضعگیری نشان می دهد که دست اندرکاران آن سازمان و نشریه کار تا چه حد در مرداب خیانت به طبقه کارگر غرق بودند که حتی آمریکائی قلمداد کردن کارگران مبارز توسط دار و دسته خمینی و تبلیغات ننگین آنها علیه کارگران که به منظور تسهیل سرکوب آنها انجام می شد را نیز توجیه می کردند. آنها با دنباله روی آشکار از رژیم جنایتکار جمهوری، خواستار "یاری فعال و نامحدود" کارگران از حاکمیت موجود بودند و آن را با تمام قدرت در جامعه تبلیغ می کردند.

در همین نشریه کار شماره ۲۷ کارگران بیکار تهران با این اتهام که گویا مسائل سیاسی (که از نظر آنها در آن مقطع گویا در حمایت از خمینی و اشغال کنندگان سفارت آمریکا یا به قول آنها در مبارزه به اصطلاح ضد امپریالیستی حاکمیت تجلی داشت) را درک نمی کنند مورد تحقیر قرار گرفته اند، از جمله با این جملات و عبارات: "آگاهی سیاسی توده کارگران بیکار پائین بوده"، "درک ضعیف آنان از مسائل سیاسی"، و غیره. در حالی که اتفاقاً تنها با اندک تأمل روی خواسته های کارگران بیکار که در خود همین نشریه هم درج شده با روشنی کامل بیانگر آن است که کارگران خیلی جلوتر از دست اندرکاران نشریه کار و بقیه دست اندرکاران سازمان به یغما رفته چریکهای فدائی خلق ایران از چنان آگاهی سیاسی والائی برخوردار بودند که هم ماهیت واقعی بازرگان و دولتشان را می شناختند و هم از ضدیت اش با کارگران آگاه بودند و از طرف دیگر متوجه سیطره سیستم سرمایه داری وابسته در کشور هم بودند و می دانستند که تا زمانی که "سرمایه دار مزدور نوکر امپریالیسم" و "اقتصاد وابسته" در ایران وجود داشته باشد بیکاری هم خواهد بود. در آن نشریه آمده است:

"بیکاران در جریان راهپیمائی خویش شعارهای زیر را می دادند. "به گفته بازرگان، کارگران بیکار، بر ضد انقلابند، بازرگان سازشکار، همراه برژنیسکی، تو ضدانقلابی"، "کارگران اتحاد بر علیه آمریکا"، "کارگر و زحمتکش، دشمن امپریالیسم"، "سرمایه دار مزدور، نوکر امپریالیسم"، "کار اگر ایجاد نشه، آمریکا اگر اخراج نشه، وعده و وعیدتون نمیشه"، "اقتصاد وابسته

این ارتباط از طریق مهدی سامع و ابوالحسن خطیب پیش می رفته که با تغییر رابطه سامع با سازمان آن زمان این ارتباط به مصطفی مدنی داده شده است. عمونی در این خاطرات از نشست‌های مرتب خودش و نورالدین کیانوری با رهبران آن زمان سازمان از جمله جمشید طاهری پور و فرخ نگهدار نوشته است.

بد نیست در اینجا به اظهار نظر مصطفی مدنی نیز که در آن زمان از مسئولین سازمان و سردبیر نشریه کار بود، اشاره بکنم. (این را هم باید دانست که وی در مصاحبه ای مطرح کرده که با این که پایه گذار و سردبیر نشریه کار بوده ولی مسئول رسمی نشریه، حیدر- محمد دبیری فرد بود. با این توضیح که: "در فاصله انتشار شماره های دو و سه نشریه، رفیق فرخ نگهدار در مورد رفیق حیدر نیز گفت او عضو کمیته مرکزی ست که تازه از خارج آمده است. چون مسئول نشریه می بایست عضو کمیته مرکزی باشد ما ایشان را به عنوان مسئول نشریه در هیات تحریریه جایگزین کرده ایم". نقل از "مصاحبه شورای سردبیران سایت کار آنلاین با رفیق مصطفی مدنی- بخش اول").

مصطفی مدنی اخیرا "به مناسبت هشتادمین سالگرد بنیانگذاری حزب توده ایران" مطلبی تحت عنوان "بازتاب اندیشه های حزب توده بر سازمان فدائیان خلق" نوشته است که مطالعه مطلب مزبور از "صداها رشته مرئی و نامرئی" که امثال وی را به حزب توده "پیوند" می دهد، حکایت می کند؛ جالب است که پس از این همه خیانت های آشکار حزب توده در دوران جمهوری اسلامی باز هم رهبران خائن این حزب برای امثال مدنی حامل "کوله باری مملو از یک عمر تجربه دیپلماسی" می باشند. در اینجا نمی‌خواهم به انحرافات و نادرستی های این نوشته پردازم بلکه تنها قصدم این است که تا حدی اوضاع سازمان آن زمان و روابطش با حزب توده خائن را از زبان خود دست اندرکاران آن موقع سازمان منعکس کنم. او می نویسد: "از نورالدین کیانوری دبیرکل حزب توده هر هفته، پرسش و پاسخی به چاپ می رسید که به زبانی عامه فهم برای ساده ترین مسائل پیش روی حکومت پاسخی درخور ذائقه روحانیت داشت و در ابعادی وسیع پخش می شد. این دفترچه حتی مرجعی شده بود برای بسیاری نیروهای فدائی که علیرغم مخالف بودن با حزب توده، مسائل حاد روز را جواب بگیرند." چقدر این گفته با روشنی تمام ناتوانی رهبری آن زمان سازمان در ارائه تحلیل های زنده از شرایط جاری جامعه و وسعت

امیر مومبینی یکی از مسئولین سازمان مزبور در مطلبی تحت عنوان "دو کلمه با فدائیان و مجاهدین" که در ۲۲ تیر ماه ۱۳۹۰ در سایت اخبار روز درج شد، می نویسد: "در یک برنامه ریزی فوق سری برای گفتگو با رهبری حزب توده ای ایران، با هدف ساکت کردن تهاجمات انتقادی حزب به سازمان، من و فتاپور و محمد دبیری فرد (حیدر) و بهمن و شادروان جواد با کیانوری و دکتر خاوری قرارى اجرا کردیم. ما با یک ماشین سفید گل آلود که روی شماره آن هم گل مالی شده بود در محل قرار در خیابان شمیران حاضر شدیم. فتاپور ماشین را می راند و محل قرار هم در خانه ی پدری او بود. کسانی که همدیگر را می‌شناختند من و خاوری بودیم که هم درزندان اصفهان و هم در زندان قصر مدتی با هم بودیم. پس من و او باید همدیگر را شناسایی می‌کردیم تا قرار برقرار شود".

مطلبی تحت عنوان "دو کلمه با فدائیان و مجاهدین" که در ۲۲ تیر ماه ۱۳۹۰ در سایت اخبار روز درج شد، می نویسد: "در یک برنامه ریزی فوق سری برای گفتگو با رهبری حزب توده ای ایران، با هدف ساکت کردن تهاجمات انتقادی حزب به سازمان، من و فتاپور و محمد دبیری فرد (حیدر) و بهمن و شادروان جواد با کیانوری و دکتر خاوری قرارى اجرا کردیم. ما با یک ماشین سفید گل آلود که روی شماره آن هم گل مالی شده بود در محل قرار در خیابان شمیران حاضر شدیم. فتاپور ماشین را می راند و محل قرار هم در خانه ی پدری او بود. کسانی که همدیگر را می‌شناختند من و خاوری بودیم که هم درزندان اصفهان و هم در زندان قصر مدتی با هم بودیم. پس من و او باید همدیگر را شناسایی می‌کردیم تا قرار برقرار شود". بنا به نوشته مزبور این قرار در سال ۵۸ انجام شده است، امری که گوشه کوچکی از روابط این دو جریان و افراد دخیل در آن را آشکار می کند. در نوشته امیر مومبینی، منظور از بهمن، مسئول تبریز آن سازمان یعنی هادی میر مؤید و منظور از جواد، مسئول کردستان آنها، اکبر اکبری شاندریز می باشد که نام مستعارش در آن سازمان جواد بود.

مورد دیگر خاطرات محمد علی عمونی از رهبران حزب توده می باشد. که برغم ندامت ها و مصاحبه هایش در زندان های جمهوری اسلامی خاطرات خود را تحت نام "صبر تلخ" منتشر نموده است. بدون اینکه بخواهم به کل این خاطرات پردازم و درستی و نادرستی گفته هایش را روشن کنم تنها به نکاتی در رابطه با ارتباط این حزب با سازمان بعد از قیام اشاره می کنم. وی در خاطراتش می گوید که از همان دوران ستاد میکند، حزب توده در ارتباط با سازمان فدائی بوده. او مطرح کرده است که برای مدتی هم

گیری ۱۸۰ درجه متفاوت از هم در مورد ماهیت بازرگان و دولت اش بود که در بالا به آن اشاره کردم. البته در تمام این موضع گیری ها و نظر دهی ها می توان یک خط ثابت را ملاحظه کرد که همانا سازشکاری و مماشات با رژیم حاکم بود با این هدف که با عدم درگیری با حاکمیت امکان فعالیت علنی را از دست ندهند.

اما در مورد نظر مثبت رهبری نسبت به حزب توده علیرغم نظر منفی اعضا و هواداران سازمان نسبت به آن حزب، باید بگویم که افراد خط دهنده در رأس سازمان، کسانی چون فرخ نگهدار و جمشید طاهری پور بودند که ظاهرا از نظرات رفیق بیژن جزنی در مقابل نظرات رفیق مسعود احمدزاده دفاع می کردند؛ و البته در این کار از حمایت و همکاری دیگر همپالکی هایشان هم برخوردار بودند.

اگر در نظرات احمدزاده مرزبندی روشنی با حزب توده و رویزیونسم حاکم بر شوروی وجود داشت، جزنی بر عکس حزب توده را حزب طبقه کارگر ایران نامیده بود و با سوسیالیستی خواندن جامعه شوروی تحت حاکمیت رویزیونیست ها، حسن نظر خود را نسبت به شوروی کتمان نکرده بود. این واقعیت دستاویزی برای باند حاکم بر سازمان بود که بتوانند حسن نظر خود نسبت به حزب توده را توجیه نموده و به اشاعه نظرات حزب توده ای در سازمان بپردازند. حزب توده اگر در میان مردم ایران به عنوان حزبی خائن شناخته می شد ولی از پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی آن زمان برخوردار بود که قدرتی جهانی محسوب می شد. این امر نیز دلیلی برای کشیده شدن باند حاکم بر سازمان به سوی حزب توده بود. شوروی و حزب توده وابسته به آن هم به طور رسمی و علنی از جمهوری اسلامی دفاع می کردند.

از سوی دیگر نباید فراموش کنیم که جزنی خطر عمده در جنبش را نه اپورتونیسم راست و یا حزب توده بلکه "اپورتونیسم چپ" و به زعم او نظرات رفیق احمدزاده معرفی کرده بود. این نیز زمینه ای برای دوری از ما و نزدیکی به حزب توده بود که مسئولین آن زمان سازمان از آن به نفع خود سود می بردند. علاوه بر اینها امروز افراد بسیاری از تماس مخفیانه فرخ نگهدار با کهنه کاران حزب توده سخن می گویند و گفته می شود که او با توجه به نقشی که در رهبری سازمان پیدا کرده بود، از همان ابتدا با توده ای های کهنه کار در ارتباط قرار گرفته و نشست و بر خاست با حزب توده از همان ابتدا بین دو طرف بر قرار بود. بگذارید برای اینکه مستدل حرف زده باشم به مواردی که برخی از خود دست اندرکاران این ارتباطات آنرا تأیید کرده اند اشاره کنم. امیر مومبینی یکی از مسئولین آن زمان سازمان مزبور در

طور طبیعی مطالعه این کتاب ها و پاسخ به سوالاتی که ممکن بود مطرح باشند هم در دستور کار ما بود و نیز مطالعه آثار کلاسیک مارکسیستی بخش همیشگی از برنامه آموزشی رفقا بود. بگذارید تاکید کنم که سطح آگاهی رفقای هر هسته یا جمع و حد مطالعات مارکسیستی و تجربیات عملی آنها به طور طبیعی تعیین کننده آنچه باید مورد مطالعه قرار گیرد می باشد. کلاً مضمون اصلی فعالیت های آموزشی ما به صورتی بود که شرح دادم.

پرسش: آیا شما جدا از برنامه های آموزشی نظری، برنامه های آموزشی عملی هم داشتید؟

پاسخ: بله. بعد از اینکه فعالیت های رفقا در کردستان تا حدی گسترش یافت ما مبادرت به سازماندهی یک دوره آموزش نظامی برای رفقای مرتبط با سازمان خودمان کردیم. که تحت مسئولیت شاخه کردستان قرار داشت. به دنبال این برنامه تعدادی از رفقا از قسمت های مختلف ایران انتخاب و به کردستان اعزام می شدند و رفقا در این برنامه ها طرز کار با اسلحه های مختلف و پرتاب نارنجک و خلاصه امور نظامی را فرا می گرفتند. البته تا زمانی که این دوره را می گذراندند تمرین های ورزشی و فعالیت های بدنی برای افزایش توان جسمی نیز به آنها آموزش داده می شد. این را هم بگویم که ما این برنامه ها را به یاد رفیق علی اکبر صفائی فراهانی فرمانده دسته پارتیزانی جنگل (در حماسه سیاهکل) به همین اسم نامگذاری کرده بودیم. بعدها برنامه ای جهت اعزام تعدادی از رفقا به فلسطین هم مقابل خود گذاشتیم که تنها کارهای اولیه اش انجام شد ولی با انشعاب سال ۶۰ در سازمان این مساله منتفی شد.

(ادامه دارد)

ارتباط با بخش منشعین قرار گرفته و رفیق کاووس در اواخر سال ۶۰ در جنگل های مازندران به شهادت رسید و رفیق اصغر در کردستان جان باخت. یاد هر دو این رفقا گرامی باد.



پرسش: از هسته آموزشی نام بردید لطفا درباره سیستم آموزشی در این هسته و کلا در تشکیلات کمی توضیح بدهید.

پاسخ: در هسته فوق الذکر که به طور طبیعی مسئولیت آموزشی اش بر عهده ام بود؛ ما در مورد هر پرسشی که رفقا داشتند بحث کرده و بعد کتاب هایی را در رابطه با آن موضوع معرفی می کردیم. یکی دیگر از تاکیدات ما مطالعه مطالب منتشر شده از سوی مخالفین تشکیلات بود. از رفقا می خواستیم که حتما مطالعه نشریات مخالفین را در برنامه خود قرار داده و سپس هر سوالی در این زمینه برایشان مطرح می شد را در جمع طرح کنند. در مقطعی هم یکی از نوشته جات سازمان اپورتونیست شده چریکهای فدائی خلق ایران را سه نفری می خواندیم و در هر موردی که رفقا سوالی داشتند توضیحات لازم را می دادیم که اتفاقا به پیشنهاد رفیق اصغر این توضیحات را یکی از رفقا می نوشت تا بعدا آنها را حک و اصلاح لازم در اختیار دیگران هم قرار دهیم که البته عملا چنین فرصتی پیش نیامد.

همچنین در رابطه با برنامه آموزشی باید اضافه کنم که با توجه به کتاب ها و جزوات مختلفی که سازمان ما منتشر می کرد به

تاثیر گیری نیروهای آن از نظرات ضد انقلابی حزب توده را آشکار می کند. این گفته همچنین نشان می دهد که در فقدان تحلیل واقع گراانه و انقلابی از مسایل حاد و مهم در جامعه آن روز در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، چگونه شرایط در درون آن سازمان برای اشاعه دیدگاه های توده ای های "با تجربه!" فراهم و تسهیل شده است. بگذارید پرسش شما را با این تاکید تمام کنم که رابطه و نفوذ حزب توده در سازمان آن زمان به بررسی مفصل تری نیاز دارد که باید در جای خودش به آن پرداخت و من در اینجا به همین حدی که در اینجا گفته شد، بسنده می کنم.

پرسش: اجازه دهید تا

به موضوعات دیگری بپردازم. تا قبل از سازماندهی جنبش دانشجویی و دانش آموزی ۱۹ بهمن رفقای هواداری که دانش آموز یا دانشجو بودند چگونه در ارتباط قرار می گرفتند؟

پاسخ: ارتباط اغلب به طور طبیعی از طریق آشنایانی که با تشکیلات ما در تماس بودند، صورت می گرفت. البته ممکن بود که رفقای هم در ارتباط مستقیم قرار بگیرند. برای نمونه من خودم با دو رفیق دانشجو در ارتباط مستقیم بودم. رفقا کاووس طورسواد کوهی (مهدی) و شاهین علی دوستی (اصغر) که اولی دانشجوی مدرسه عالی بازرگانی و دومی دانشجوی رشته پزشکی دانشگاه ملی بود. من همراه با این دو رفیق یک هسته آموزشی داشتم. آنها ضمن فعالیت در دانشکده هایی که در آنجا تحصیل می کردند روابطشان با تشکیلات از طریق من پیش می رفت. بعداً که سازمان تصمیم به سر و سامان دادن به روابط دانشجویی خود گرفت و جنبش دانشجویی ۱۹ بهمن شکل گرفت این دو رفیق نیز به آن قسمت منتقل شدند. بد نیست همین جا اضافه کنم که بعد از انشعاب غیر اصولی سال ۶۰ در تشکیلات ما، هر دو این رفقا در

گزارش آکسیون لندن.... از صفحه ۲۰

در جریان این حرکت، تعداد زیادی اطلاعات به زبان انگلیسی در مورد کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ و در اوج آن یعنی قتل عام سال ۶۷ پخش شد. در طول این آکسیون، تعداد زیادی از مردم از محل تجمع دیدن کرده و برخی از آنان به گفتگو با رفقا در مورد اهداف این حرکت، وضعیت ایران و چگونگی این جنایت پرداختند. از جمله یک خانم انگلیسی که با پسر نوجوانش از محل می گذشت ضمن اعلام همبستگی با برگزار کنندگان این حرکت عنوان کرد که همسر ایرانیش یکی از زندانیان سیاسی بوده که در دهه خونین ۶۰ مدتی را در سیاهچالهای جمهوری اسلامی به سر برده و به رغم گذشت بیش از سی سال، هنوز از عواقب روحی و جسمی آزار ها و شکنجه های مامورین جمهوری اسلامی رنج می برد. این حرکت مبارزاتی با موفقیت در ساعت ۴ بعد ازظهر به پایان رسید.

جاودان باد خاطره همه شهدای به خون خفته خلق!

نابود باد رژیم سرکوبگر و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با دستان توانای توده ها!

زندانی سیاسی آزاد باید گردد! حکومت شکنجه نابود باید گردد!

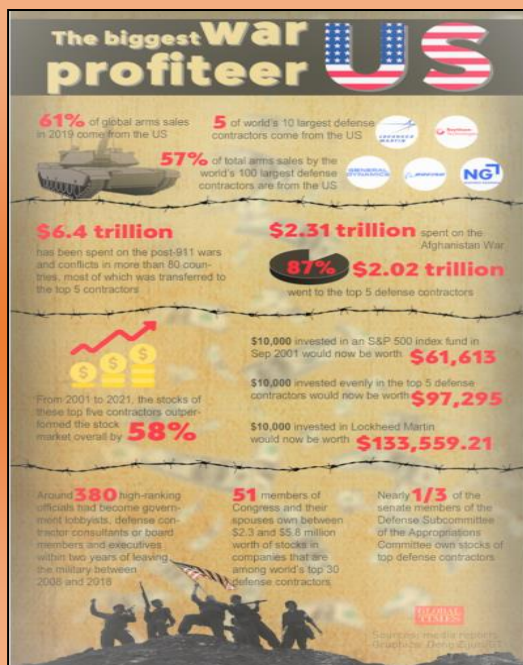
فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در لندن- ۲۶ سپتامبر ۲۰۲۱

مقابله نماید و در همان حال نقش هژمونیک خویش در جهان سرمایه داری را نیز حفظ و موقعیت خویش در کمپ امپریالیسم جهانی را تحکیم بخشد.

برای درک بهتر این واقعیت می توان به نتایج حمله آمریکا به عراق اشاره نمود که چگونه دست امپریالیستهای روسیه و فرانسه را از این کشور نسبت به دوره های قبل کوتاهتر نمود، سلطه و با ویرانی زیر ساخت های کشور عراق، شرایط را برای سرمایه گذاری های بعدی خود مهیا نمود. امروز برای همگان روشن است که یکی از دستاوردهای اشغال عراق برای امپریالیسم آمریکا قراردادهای بزرگ نظامی و اقتصادی بویژه در حوزه بهره برداری از منابع غنی نفتی عراق بوده است.

امروز واضح است که در طول ۲۰ سال گذشته دولت آمریکا چه با گسترش حضور نظامی مستقیم خود و چه به طور غیر مستقیم با تقویت دار و دسته های مرتجع نیابتی به ویژه جریانات ضد خلقی موسوم به بنیادگرایی اسلامی در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا و حاکم کردن آنان بر جان و مال توده ها، شرایط گسترش نفوذ خود بر مناطق، منابع و ثروتهای طبیعی، شریانهای اقتصادی در منطقه را مهیا نموده و در همه جا با کوشش برای اعمال جبری "رهبری" خود بر جهان سرمایه داری با اتکاء به قدرت نظامی، از رقبا دیگر درخواست "سهم شیر" از حاصل غارت و استثمار کارگران و خلقهای تحت ستم و سود از بازارهای منطقه را نموده است. امروز کسی نمی تواند واقعیت گسترش فعالیت های توسعه طلبانه و تجاوز کارانه آمریکا در کشورهای ویران شده نامبرده در فوق توسط ارتش این کشور در ۲۰ سال اخیر را در مقایسه به گذشته و در قیاس با سایر رقبا از روسیه و چین گرفته تا اتحادیه اروپا، منکر شود.

امپریالیسم آمریکا با اجرای سیاست "جنگ بی پایان" و "قرن جدید آمریکایی"، یک اقتصاد بحران زده سرمایه داری در آمریکا را در دو دهه گذشته هر چه بیشتر به سوی میلیتاریسم و جنگ افروزی سوق داده و بقیه شرکاء و رقبا خود را نیز در این مسیر، به نسبت وزنشان، با خود همراه کرده است. جنگ اقتصادی (یا رقابت اقتصادی) بیش از پیش با رشد افسار گسیخته اقتصاد مبتنی بر جنگ با مصایب فاجعه بارش همراه گشته و باعث تزریق تریلیونها دلار به اقتصاد راکد و بی رمق نظام سرمایه داری جهانی شده تا در آن تحرکی به وجود آید. با پیشبرد این سیاست ضد خلقی به بهای کشتار و بی خانمانی، بیکاری و آوارگی و نابودی حیات



تاجران مرگ!

(بحران اقتصادی و

توسل شتابناک آمریکا به میلیتاریسم)



طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم - را دریافت کند. تئوری های "جنگ بی پایان" و یا "خاورمیانه بزرگ" و "مبارزه با تروریسم" و شعار "آمریکا نخست" بازتاب چنین طرز تفکری در طبقه حاکم در آمریکا بود. با تبدیل این نظرات ارتجاعی و ضد مردمی به سیاست رسمی و عملی دولتهای آمریکا ما شاهد تشدید کم سابقه تنش های اقتصادی و سیاسی بین آمریکا و سایر رقبایش به ویژه روسیه و چین و سپس جنگ افروزی هایی بوده ایم که با نابود کردن حیات و معاش میلیونها تن از توده های ستمدیده سودهای بزرگی را به بخش نظامی آمریکا و کلاً اقتصاد این کشور تزریق کرده و حضور نظامی آمریکا در سراسر جهان را نسبت به دوره های قبل گسترش هر چه بیشتری بخشیدند. به موازات این روند، سیاست تعرض به حقوق دموکراتیک توده ها و بویژه طبقه کارگر در داخل خود آمریکا نیز ابعاد تازه ای یافت و با تصویب قوانین باصلاح ضد تروریستی بسیاری از حقوق شهروندی به رسمیت شناخته شده توسط سرمایه داران حاکم لگد مال شد. به طور مثال با تصویب قانون موسوم به "پاتریوت" یا میهن پرستی آمریکایی که بلافاصله پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ با رای بالا در مجلسین آمریکا، برغم مخالفت های زیاد، قانونگذاران آمریکایی تغییرات بسیار بزرگی را در راستای محدودتر ساختن حقوق شهروندی، حقوق مهاجران و بویژه سخت تر کردن آزادیهای فردی زیر نام مسایل امنیتی بوجود آوردند. سیاست "جنگ بی پایان" سپس با لشکر کشی به عراق و لیبی و سوریه ادامه یافت و دولت آمریکا با این سیاست آشکارا تجاوزکارانه که با قتل و جنایت و غارت توده های تحت ستم این کشورها و نابودی بسیاری از زیرساخت های آنها همراه بود تا به امروز کوشیده است با بحرانهای اقتصادی خود حتی الامکان

بر همگان آشکار است که به دنبال فاجعه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ دولت آمریکا سیاست "جنگ بی پایان" را سیاست رسمی خود اعلام نمود و عملاً بر طبل جنگ کوبید. پس از آن آنچه در عمل پیش آمد این بود که آمریکا به عنوان قدرت (هنوز هم) برتر نظام سرمایه داری جهانی، با دستاویز قرار دادن فاجعه حمله به برجهای دو قلو در ۱۱ سپتامبر یک تعرض بزرگ نظامی و اقتصادی - سیاسی به منطقه خاورمیانه (و فراتر از آن) را علیه کارگران و زحمتکشان و سایر قدرتهای امپریالیستی رقیب خود نظیر روسیه و چین و اتحادیه اروپا سازمان داد؛ و این در شرایطی بود که این نظام با یکی از بزرگترین امواج بحرانهای اقتصادی خود دست و پنجه نرم می کرد.

اشغال نظامی افغانستان گامی بود که امپریالیسم آمریکا در چارچوب سیاست "جنگ بی پایان" و "طرح خاورمیانه بزرگ" که خود بخشی از طرح استراتژیک طبقه حاکم بر آمریکا موسوم به "پروژه ای برای یک قرن آمریکایی جدید" (Project for a New American Century) می باشد، برای غلبه بر بحرانهای خود و تقویت موقعیت اقتصادی - سیاسی اش در مقابل رقبایش در بازارهای جهانی برداشت.

استراتژیست های آمریکایی از اواخر دهه ۹۰ با مشاهده سیر نزولی رشد اقتصاد آمریکا در مقایسه با رقبایشان نظیر چین و اتحادیه اروپا معتقد بودند که با توجه به قدرت نظامی بی همتای امپریالیسم آمریکا و "بهای" که آمریکا در طول "جنگ سرد" به نیابت از "دنیای آزاد" در مقابل "شیطان سرخ" و "کمونیسم" پرداخته، اکنون شایسته آن است که سهم بزرگتری از بازارهای جهانی - بخوان سهم شیر از غارت و استثمار

محافلی در دستگاه سیاست گذاری آمریکا (و به همین ترتیب در سایر کشورهای جهان) امکان وجود چنین بازار پر سود سلاح را فراهم می کنند؟

همزمان با رشد کمپانی های فعال در بازارهای صنایع نظامی و افزایش درآمدهای آنان تنها در بین سالهای ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۸، ۲۸۰ تن از مقامات عالی نظامی آمریکایی به فاصله کمتر از دو سال پس از ترک خدمت در ارتش به عنوان مشاوران شرکت های پیمانکاری نظامی و یا اعضای هیات مدیره و یا مدیر اجرایی همین شرکت ها به کار پرداخته و مهمتر از آن در همان زمان رسماً به مثابه لابی گری های حرفه ای در کار تاثیر گذاری روی تصمیمات دولتهای حاکم ایفای نقش کرده اند. علاوه بر این، ۵۱ عضو کنگره آمریکا و همسرانشان صاحب سهام هابی در ۳۰ کمپانی پیمانکاری نظامی بوده اند که بین ۲/۳ میلیون تا ۵/۸ میلیون دلار ارزش داشته اند. حدود یک سوم از اعضای سنای آمریکا نیز که در این مدت، مناصب و مقاماتی در کمیته های مختلف امور دفاعی مجلس این کشور بر عهده داشته اند، خود از سهامداران شرکت های پیمانکاری نظامی بوده اند.

با رشد صنایع نظامی و افزایش درآمدهای آنان تنها در بین سالهای ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۸، ۲۸۰ تن از مقامات عالی نظامی آمریکایی به فاصله کمتر از دو سال پس از ترک خدمت در ارتش به عنوان مشاوران شرکت های پیمانکاری نظامی و یا مدیر اجرایی آنها به کار پرداخته و در همان زمان رسماً به مثابه لابی گری های حرفه ای روی تصمیمات دولتهای حاکم ایفای نقش کرده اند. علاوه بر این، ۵۱ عضو کنگره آمریکا و همسرانشان صاحب سهام هابی در ۳۰ کمپانی پیمانکاری نظامی بوده اند که بین ۲/۳ میلیون تا ۵/۸ میلیون دلار ارزش داشته اند. حدود یک سوم از اعضای سنای آمریکا که مناصب و مقاماتی در کمیته های مختلف امور دفاعی مجلس این کشور بر عهده داشته اند، خود از سهامداران شرکت های پیمانکاری نظامی بوده اند.

تا آنجا که به آمریکا باز می گردد، ۵ عدد از ۱۰ انحصار گول پیکر حاکم بر بازار تولیدات و صنایع نظامی جهان، اساساً آمریکایی هستند که به ترتیب لاکهید مارتین (Lockheed Marti)، ریتون (Raytheon)، جنرال داینامیکس (General Dynamics)، بوئینگ و نورثروپ گرامن (Northrop Grumman) نام دارند.

حال اگر حتی ما آمار رسمی موجود را که در رسانه های خودشان درج شده را (با این آگاهی که به علت مخفی کاری سرمایه داران تمام حقیقت را بیان نمی کنند) معیار قرار دهیم، به این داده ها می رسیم که از زمان وقوع حملات ۱۱ سپتامبر، از مجموع ۶ تریلیون و ۴۰۰ میلیارد دلار هزینه ای که صرف جنگها و برخوردهای نظامی در ۸۰ کشور دنیا شده ۵ پیمانکار نظامی آمریکایی که اسامی شان در بالا قید شده بزرگترین عواید را به جیب زده اند. از سوی دیگر در سال ۲۰۱۹ از کل عواید حاصل از فروش ادوات نظامی در سطح جهانی ۶۱ درصد متعلق به آمریکا بوده است. همین آمار تصریح می کنند که از مجموع تمامی پول حاصل از فروش ادوات و خدمات نظامی توسط ۱۰۰ پیمانکار نظامی بزرگ دنیا، پیمانکاران نظامی آمریکایی بیش از نیمی از آن درآمدها یعنی ۵۷ درصد را به جیب زده اند. به راستی کدام سیاستها امکان تحصیل چنین رقمهای نجومی توسط این انحصارات را امکان پذیر ساخته است؟

شکی نیست که در پاسخ باید بر سیاست جنگ بی پایان و جنگهای جاری ای که دولت آمریکا با پیشبرد این سیاست به راه انداخته و یا مستقیماً در آنها شرکت کرده است دست گذارد. سوال طبیعی بعدی این است که چه

و معیشت میلیونها تن از کارگران و خلقهای تحت ستم منطقه است که طبقه حاکم در آمریکا کوشیده است به جنگ رکود اقتصادی خود برود، هزاران میلیارد دلار را به عنوان کانالیزور و محرک اقتصادی به سیستم به گِل نشسته خود تزریق کند، صدها هزار شغل در بخش تولید و خدمات نظامی را برای حداقل دو دهه حفظ کرده و با اتکاء به جنگ و بحران افزونی مشاغل جدید بوجود بیاورد و از این طریق بکوشد تا با عواقب بحران های اقتصادی مرگبار ناشی از نظام سرمایه داری در سیستم خود مقابله کند، رشد نارضایتی علیه سیستم حاکم را در کشور خود مهار زند و فروپاشی سیستم و انقلاب علیه نظام حاکم را حتی الامکان به تعویق اندازد. همه این گامها با استفاده از ابزار جنگ و میلیتاریسم برای نجات امپریالیسم از بحران و تداوم بقای این نظام استثمارگرانه ممکن گشته است.

استفاده دیوانه وار از قدرت نظامی برای کسب امتیازات اقتصادی و سود و مافوق سود هر چه بیشتر؛ این جوهر سیاست ارتجاعی و ضد خلقی امپریالیسم آمریکا در دو دهه اخیر در سطح بین المللی بوده که کلیدش بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ با اشغال افغانستان زده شد و با آن، سیاست های جنگی همیشگی آمریکا با شدتی به مراتب شدیدتر از گذشته پیش رفته است.

لشکر کشی و اشغال افغانستان، عراق، سوریه و لیبی با ادعای برقراری دموکراسی و احترام به حقوق بشر و یا نجات مردم از شر دیکتاتوری های حاکم که خود سگان زنجیری امپریالیسم بودند، در این کشورها بسته بندی شد. اما برقراری دموکراسی در آن کشورها و یا نجات مردم و رعایت حقوق بشر، عبارات دهان پر کن و فریبکارانه ای پیش جهت تشدید استثمار و غارت کارگران و خلقهای تحت ستم نبودند که به منظور مقابله با بحران های اقتصادی نظام سرمایه داری جهانی و بر این بستر، توسعه سلطه امپریالیسم آمریکا به کار برده شدند.

حقایق فوق، تاکنون بارها با انبوهی از شواهد و اسناد ثابت شده اند و آنچه در زیر در قالب برخی آمارهای در دسترس، به آن اشاره می شود تنها بخشی از این شواهد و مدارک هستند.

امروز بر کمتر کسی پوشیده است که در طول حداقل دو دهه گذشته و آغاز سمت گیری جدید در سیاست خارجی آمریکا، این صنایع و پیمانکاران نظامی و یا به عبارت ساده تاجران جنگ هستند که در سطح بین المللی بزرگترین عواید اقتصادی ناشی از سیاستهای جنگی، گسترش میلیتاریسم و جنگهای خانمان برانداز جاری را به جیب زده اند و به اقتصاد کشورهای متبوع خود سرازیر ساخته اند.

مطابق گزارشات منتشره اگر در سال ۲۰۰۱ بدنبال وقایع ۱۱ سپتامبر، یک سرمایه گذار بازار بورس، در بازار بورس S&P 500 Index fund مبلغ ۱۰۰۰۰ دلار سرمایه گذاری کرده باشد، اکنون ارزش آن به ۶۱ هزار ۶۱۳ دلار رسیده است. اما اگر همین سرمایه گذار در همان سال ۱۰۰۰۰ دلار در سهام پنج انحصار بزرگ نظامی آمریکا سرمایه گذاری کرده باشد او هم اکنون ۹۷ هزار و ۲۹۵ دلار به ازای هر ده هزار دلار به جیب زده است. اگر همین مقدار سرمایه گذاری در کمپانی "لاکهید مارتین" صورت گرفته باشد اکنون ارزشش ۱۳۳ هزار ۵۵۹ دلار و ۲۱ سنت می باشد. با نگاهی به این آمار می توان به گوشه ای از منافع سرشار سرمایه دارانی پی برد که با سرمایه گذاری روی بازار جنگ میلیونها دلار مستقیماً به جیب زده اند.

از جنبه اشتغال نیز با توجه به تعداد کارمندان رسمی این چند غول نظامی فعال در صنایع "دفاعی" که مجموعاً حدود نیم میلیون نفر است، می توان فهمید که راه اندازی و تداوم جنگهای جانپیکارانه جاری در خاورمیانه و کشتار و نابودی و آوارگی و بی خانمانی توده ها در این کشورها، در کشورهای متروپل و در راس آنها آمریکا، چه نقشی در حفظ

اشتغال مورد نظر دولتها داشته است.

سودبری تریلونی برای انحصارات نظامی و دولتهای بر پا کننده این جنگها وجود خواهد داشت؟

واقعیت این است که محرک جنگهای خاتمان براندازی که دولتهای آمریکا زیر نام "جنگهای بی پایان" به راه انداختند و امروز نیز بر طبل آن می کوبند، نه آن گونه که ادعا می کنند از سر شوق به برقراری "دمکراسی" و "احترام به حقوق بشر" بلکه به دلیل نیاز سیری ناپذیر و گسترش یابنده نظام بحران زده سرمایه داری به جنگ و بازار پر سود ناشی از آن می باشد. عدم درک این واقعیت عینی و لاپوشانی آن تنها راه را برای افتادن به دامن امپریالیسم و ارتجاع و جنگهای ضد خلقی آن هموار می کند.

ع. شفیق، مهر ۱۴۰۰

وجود اکسیژن برای زنده ماندن یک بیمار عمل کرده است؟

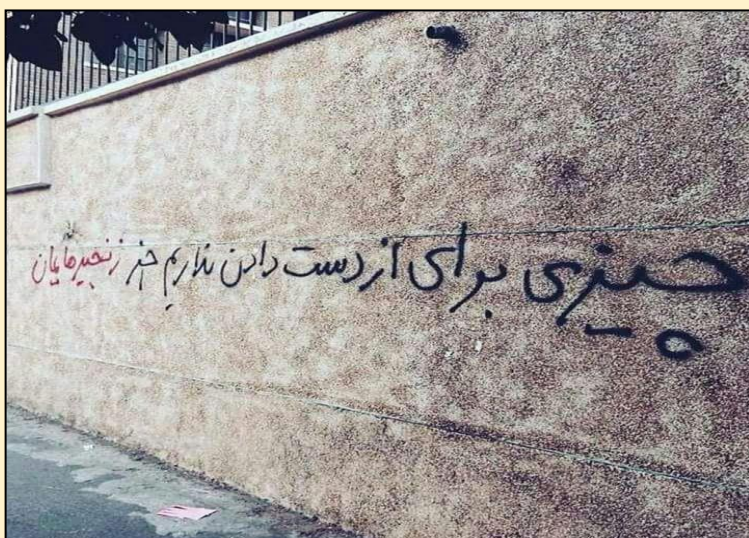
آیا کمترین شبهه ای برای هر انسان حقیقت جویی در قبول این حقیقت وجود دارد که ضرورت کسب این سود های نجومی ست که حداقل در دو دهه اخیر با عریده کشی های نفرت انگیز و دروغین سرمایه داران و مقامات سیاسی در باب دلباختگی آمریکا و شرکاء به دمکراسی و احترام به حقوق بشر و آزادی مردم، تمامی جنایات و فجایع حاصل از مرگ صد ها هزار تن، نابودی خانه و کاشانه میلیونها تن از مردم بی دفاع را در جنگهای بی پایان افغانستان و عراق و سوریه و لیبی و یمن را برای سرمایه داران رذل و استثمارگر و انحصارات نظامی آنها را توجیه می کند؟ آیا اگر بازار رو به گسترش ناشی از جنگ وجود نداشته باشد، تقاضا و سپس امکان فعالیت و

در نتیجه بین سالهای ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۱ ارزش سهام این ۵ غول پیمانکاری نظامی آمریکایی ۵۸ درصد در بازارها بالا رفته است. بخش نظامی در آمریکا با این سرعت رشد همه رشته های دیگر اقتصادی را پشت سر گذارده و یک بازار جذاب و پر رونق و باثبات و طولانی مدت را برای سرمایه داران جهانی، بویژه سرمایه گذاران آمریکایی فعال در بخش نظامی بوجود آورده است.

آیا نیاز به تفکر و غور چندانی در این واقعیت وجود دارد تا بتوان درک کرد که بویژه در طول دو دهه گذشته ضرورت وجود جنگ و بحران برای اقتصادی همانند آمریکا که تریلیونها دلار عواید آن وابسته به فعالیتها بخش نظامی است مثل ضرورت

پیروزی نهایی از آن کارگران ... از صفحه ۱۶

سیاسی و انقلابی شان مؤثر است و به طور عینی به آنها یادآور می شود که برای نبرد قاطع با رژیم ضد کارگری حاکم، این جرثومه فساد و تبااهی راهی جز مبارزه مسلحانه وجود ندارد. کارگران می آموزند که صرفاً مبارزات اعتصابی و اقتصادی با تمام تأثیرات و دست آوردهای مبارزاتی اش، نجات دهنده آنها نخواهد بود. در واقع اعتصاب برای کارگران هنوز پایان کار نمی باشد و آنها برای نابودی سیستم سرمایه داری که دشمن آشتی ناپذیر کارگران میباشد باید بتوانند تشکل های طبقاتی خودشان را به وجود بیاورند. اما رژیم حافظ و مدافع سرمایه داری کنونی در ایران با دیکتاتوری خشن و عنان گسیخته اش راههای مبارزه مسالمت آمیز و یا به اصطلاح مدنی را با هر شکل آن از بین برده و حتی امکان تشکل مستقل کارگران برای تحقق مبارزات اقتصادی آنان را به آنها نمی دهد.



بنابراین، کارگران مبارز در می یابند که باید با تسلیح خود بتوانند به دشمنان طبقاتی شان که تا بن دندان مسلح هستند فائق آیند، چرا که سرمایه داران و حکومت شان دارای نیروهای مسلح و متشکل خودشان میباشد و در نتیجه برای از بین بردن نیروهای مرتجع سرمایه داران، کارگران هم باید بتوانند ارتش مسلح و انقلابی خودشان را بوجود بیاورند. البته واضح است که توسل کارگران آگاه و مبارز به مبارزه مسلحانه به معنی تعطیل مبارزه اقتصادی آنان نمی باشد بلکه بر عکس استفاده از اشکال و شیوه های مختلف مبارزاتی در خدمت تقویت مبارزه مسلحانه آنان قرار خواهد داشت. مسأله این است که طبقه کارگر در ایران باید قدرت سیاسی را به دست خود بگیرد که کسب این قدرت از لوله تفنگ بیرون می آید و از این طریق می توان مسببین واقعی شرایط ظالمانه کنونی در جامعه ایران که سرمایه داران خارجی یعنی امپریالیست ها و سرمایه داران داخلی وابسته به آنها می باشد را از بین برد.

وقتی صحبت از سرنگونی رژیم حاکم و رهبری طبقه کارگر به میان می آید باید کارگران انقلابی در راهی قدم بگذارند که از قدرت سلاح خود برخوردار باشند، در چنین شرایطی است که قدرت گیری نظامی کارگران، حتی میتواند نیروهای مسلح را از میان دشمن به پشتیبانی کارگران ملحق کند و به صف انقلاب بکشانند. بر این اساس، کارگران آگاه و مبارز ایران باید با تحلیل از شرایط خاص جامعه ایران به ایجاد سازماندهی مخفی گروههای سیاسی و نظامی مبادرت کرده و با شیوه های گوناگون، مبارزه ای جدی و مسلحانه مانند حمله به مراکز نظامی و مرکز سرکوب رژیم و شکل های دیگری از مبارزه مسلحانه را در جامعه جهت پیشبرد مبارزه نهایی و انقلاب علیه ضد انقلاب حاکم را به انجام برسانند.

تنها راه رهایی از استثمار و ستم سرمایه داران جنایتکار و اربابانسان کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر می باشد و فقط با قدرت گیری این طبقه است که دیگر توده های تحت ستم ایران می توانند از ظلم و تبعیض و مصیبت هایی که امروز بر آنها تحمیل شده نجات یابند.

نابود باد رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی
رهبری طبقه کارگر، تنها ضامن پیروزی انقلاب در ایران
جمهوری اسلامی دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران نابود باید گردد

اکبر نوروزی
مهر ۱۴۰۰

دست به فریب کارگران زدند و سعی در ایجاد تفرقه در اعتصاب آنها نمودند. برخی از شرکتها پذیرفتند که حقوق ها و روزهای مرخصی را افزایش دهند. به همین دلیل هم کارگران برخی شرکتها به سر کار بازگشتند. اما خیلی زود فریبکارانه بودن این وعده ها آشکار شد. برای نمونه روز سه شنبه سوم مهر ماه کارگران شرکت فعال که از شرکتهای دخیل در پروژه های فاز ۴ عسلویه می باشد در اعتراض به وعده های داده شده اما عمل نشده شرکتهای پیمانکار، دوباره شروع به اعتصاب کردند. همچنین در روز ۲۷ شهریور شرکت اکسیر و شرکتهای دیگر در بخش توسعه فاز ۴ عسلویه بدلیل اجرا نشدن طرح بیست روز کار و ده روز مرخصی و اعتراض به اضافه شدن فقط ۱۵ درصد به دستمزدها باز به اعتصاب برخاستند. در ۳۰ شهریور نیز کارگران پیمانی شرکت تولید برق غرب کارون باز به دلیل وعده های عمل نشده شرکتهای پیمانکاری دست به اعتصاب زدند.

در این میان، در شرایطی که تعداد زیادی از کارگران حوزه نفت، گاز و پتروشیمی در حال اعتصاب بودند کسری نوری، مدیر کل روابط عمومی وزارت نفت در رابطه با وضعیت کارگران پیمانی و مطالباتشان از پاسخگوئی به کارگران سرباز زده و گفت: "اصلاً این شرکتها به وزارت نفت ارتباطی ندارند و جزو بخش خصوصی محسوب می شوند، برای پیگیری وضعیت هر دسته از کارگران معترض باید با سازمان خصوصی خودشان تماس گرفت نه با وزارت نفت". به این ترتیب وزارت نفت از پذیرش هرگونه مسئولیتی در قبال کارگرانی که در اعتراض به ظلمی که در حقشان اعمال می شود دست به اعتصاب زده بودند، خودداری نمود. توجیه ابراز شده توسط مدیر کل روابط عمومی وزارت نفت بار دیگر نقش شرکتهای پیمانکاری به عنوان واسطه و سودمندی آنها برای شرکتهای بزرگ نظیر شرکت نفت را نشان می دهد.

واقعیت این است که شرکتهای پیمانکاری در رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی، وسیله ای برای تفرقه اندازی بین کارگران و ایجاد مانع در مقابل اتحاد و تشکل آنها می باشند و معنایی جز برداشتن بار مسئولیت مطالبات کارگران از دوش کارفرمای اصلی ندارند. کارفرمای اصلی، قسمت های مختلف کار در یک واحد تولیدی را به شرکتهای مختلف پیمانکاری واگذار می کند و آنها هم کارگران خود را با قراردادها و حقوق و مزایای دلخواه به کار می گیرند. در نتیجه در یک واحد تولیدی در حالیکه همه کارگران در زیر یک سقف کار کرده و استثمار می شوند و به همین دلیل هم باید در مقابل کارفرما صف واحدی تشکیل دهند به دلیل مواجه بودن با کارفرما های مختلف و دستمزدهای متفاوت از هم

پیروزی نهایی از آن کارگران و زحمتکشان است!



اکنون با نگاهی به مبارزات اخیر سراسری کارگران پالایشگاههای نفت، گاز و پتروشیمی ببینیم که کارگران ایران در چه شرایطی به سر می برند و چگونه در شرایط حاکمیت دیکتاتوری عنان گسیخته جمهوری اسلامی مبارزه می کنند.

اعتصابات کارگران صنایع نفت و پتروشیمی و گاز از روز ۲۹ خرداد شروع شد. کارگران اعتصابی اکثراً کارگران شرکت های پیمانکاری بودند که درست به خاطر طرف قرارداد بودن با شرکت های پیمانکاری حقوق خیلی کمتری نسبت به کارگران رسمی می گرفتند. به همین دلیل هم یکی از مهمترین خواستهای آنها قطع دست شرکتهای پیمانکاری و افزایش حقوق حداقل هر کارگر به ۱۲ میلیون تومان در ماه بود. این کارگران با توجه به اینکه بیشترشان از شهرهای دور برای کار در جنوب کشور و مراکز نفت و گاز آمده اند خواهان افزایش روزهای مرخصی خود بودند تا بتوانند در زمان مرخصی مدتی کنار خانواده خود باشند. به همین دلیل هم خواهان ۳۰ روز کار و ده روز مرخصی بودند. این خواستها در کنار مطالباتی مانند پرداخت حقوق های معوقه، ایمن سازی محیط کار و بهبود محل های اسکان و خواب و ارتقاء کیفیت غذا باعث شد که خیلی زود این اعتصاب بار سراسری پیدا کند و کارگران بیش از ۱۰۰ شرکت به اعتصاب برخیزند. در این میان می توان از کارگران شرکت جهان پارس، مجتمع های صنعتی از تهران، کنگان، بهبهان، گچساران، بوشهر، آبادان، اصفهان، کارگران پیمانی و پروژه ایگاز اختر در فاز ۱۳ عسلویه و بسیاری از شرکتها و مجتمع های دیگر نام برد.

طبق معمول کارفرمایان و دولت برای مقابله با مبارزات کارگران شروع به تهدید کارگران و بلند کردن چماق اخراج در همان روز های اول اعتصاب نمودند، به طوری که فقط در پالایشگاه نفت تهران، یک باره ۷۰۰ کارگر را اخراج کردند. با این همه اعتصاب ادامه یافت و کارفرمایان شرکتهای پیمانکاری با دادن وعده های دروغین

در طول حیات سیاه و ننگین رژیم جمهوری اسلامی، همواره کارگران و زحمتکشان و مردم ستمدیده و تهیدست برای تحقق خواستهای برحق خویش دست به مبارزه زده اند. این مبارزات از نخستین سالهایی که رژیم وابسته شاه به زباله دانی تاریخ سپرده شد در اشکالی متفاوت، مانند اعتصاب، تجمع، راه پیمایی، تظاهرات، بستن جاده ها، حمله به مراکز سرکوب، یا در شکل عالی مبارزه نظیر مبارزه مسلحانه توده ای (کردستان)، بی وقفه جریان داشته و همچنان تا پیروزی نهایی ادامه خواهد داشت.

امروز، روزی نیست که حتی در رسانه های خود فروخته جمهوری اسلامی اخباری حاکی از مبارزات کارگران اعتصابی، حمله نیروهای نظامی به کارگران، ماهها حقوق های عقب افتاده کارگران، خطر اخراج کارگران، جان باختن کارگران به خصوص در بخش ساختمانی، اعتراض بازنشستگان، عدم امنیت شغلی، بازداشت کارگران، تظاهرات علیه خصوصی سازی و اشکال گوناگونی از مبارزاتی که از طرف کارگران و زحمتکشان در جامعه وجود دارد، نباشیم.

کارگران با مبارزات شجاعانه و بی وقفه شان نشان می دهند که به راستی نمایانگر انقلابی ترین طبقه در جامعه هستند. واقعیت این است که مبارزات کارگران و زحمتکشان و افشار ستمدیده، آینده انقلاب را روشنی می بخشد و نشان می دهد که طبقه کارگر رسالت رهبری جنبش انقلابی توده های ایران برای آزادی، دموکراسی، استقلال، نان و کار را به عهده دارد. البته فقط طبقه کارگر متشکل، مسلح، و مسلط به ایدئولوژی طبقاتی خود قادر به انجام چنین کار سترگی خواهد بود. طبقه کارگر با کسب قدرت سیاسی که از لوله تفنگ بیرون میاید، خواهد توانست مسببین واقعی شرایط ظالمانه کنونی که همانا امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته به آنها می باشند را از بین ببرند.

هفت و نیم عصر، حسابش را بکنید که بعد از یک روز کار طولانی آن هم در محیط های معمولاً آلوده حالا می خواهی لباسهای عرق خورده ات را در بیاوری و در حمام، دوش بگیری به هر نفر ۲ دقیقه هم وقت نمی رسد، وقتی یک نفر در حال دوش گرفتن است، ده نفر دیگر در صف منتظر ایستاده اند."

با نگاهی به شرایط سخت کاری کارگران به خصوص در مناطقی مانند عسلویه که به گفته برخی از کارشناسان از آلودگی هوای بسیار بالایی برخوردار بوده و نفس کشیدن در آنجا بسیار سخت و زیان آور است، وقتی به شرایط اسکان و کیفیت غذای کارگران نگاه می کنیم و یا می بینیم که حقوقی که این کارگران می گیرند در واقع برای هر ریالش ذره ذره سلامتی خودشان را از دست می دهند بیشتر به عمق دناست سرمایه داران و رژیم حامی آنها جمهوری اسلامی پی می بریم.

در چنین شرایطی است که جمهوری اسلامی به مثابه رژیم حامی سرمایه داران با ضرب و شتم، اعدام و کشتار کارگران و زحمتکشان و بقیه اقشار مردم و کشاندن آنان به بیکاری، فقر، گرسنگی و هزاران مصائب دیگر، هر روز بخش بزرگتری از مردم را به گرداب فقر و فلاکت می کشاند. به همین دلیل هم ما شاهد مبارزات و اعتراضات مردم ایران به خصوص اعتراضات کارگری آنان در سراسر ایران هستیم که زمین را زیر پای این دزدان و جانیان به لرزه در آورده است.

واقعیت این است که کارگران ایران از بدو روی کار آمدن رژیم کارگر ستیز همواره در صحنه مبارزه بوده اند و امروز با اعتصابات و مبارزات و از جان گذشتگی کارگران و زحمتکشان است که قدرت انقلابی و طبقاتی کارگران به شکل کاملاً عینی و روشن به جامعه شناسانده شده است. کارگران، این طبقه تا به آخر انقلابی با مبارزات بی وقفه خود و با دست یازیدن به قهر انقلابی و مبارزات انقلابی، همواره جو سیاسی و مبارزاتی را در جامعه زنده نگه داشته اند. امروز نیز ما شاهد اعتصابات و تجمعات وسیع اعتراضی آنان هستیم. کارگران در جریان همین مبارزات اقتصادی و سیاسی شان است که آگاهی طبقاتی خود را هر چه بیشتر ارتقاء می دهند و شاهدیم که رهبران، مبارزان، و سخنگویان آنان در دل مبارزات بی وقفه آنان پرورش پیدا کرده و بیرون می آیند. کارگران در عرصه مبارزات اقتصادی و سیاسی ای که انجام می دهند به قدرت اتحاد خود علیه طبقه سرمایه داران پی می برند و نیاز و ضرورت تشکل جمعی بودنشان را حس می کنند و به قدرت خود بیشتر واقف می گردند. این مبارزات همچنین برای تجربه اندوزی کارگران و رشد آگاهی

کارگران مبارز در می یابند که باید با تسلیح خود به دشمنان طبقاتی شان که تا بن دندان مسلح هستند فائق آیند، چرا که سرمایه داران دارای نیروهای مسلح و متشکل خودشان می باشند و در نتیجه برای از بین بردن نیروهای مرتجع، کارگران هم باید بتوانند ارتش انقلابی شان را بوجود بیاورند. واضح است که توسل کارگران آگاه به مبارزه مسلحانه به معنی تعطیل مبارزه اقتصادی نمی باشد بلکه بر عکس استفاده از اشکال مختلف مبارزاتی در خدمت تقویت مبارزه مسلحانه آنان قرار خواهد داشت. مسأله این است که طبقه کارگر در ایران باید قدرت سیاسی را به دست خود گیرد که کسب قدرت از لوله تفنگ بیرون می آید و از این طریق می توان مسبین شرایط ظالمانه کنونی در جامعه ایران که یعنی امپریالیست ها و سرمایه داران داخلی وابسته به آنها می باشد را از بین برد.

کارگران با شرایط سخت، سفره های خالی از نان، گرانی، تورم، فقر و باید ماهها منتظر گرفتن حقوقشان بمانند. مثلاً یکی از کارگران عسلویه در ارتباط با حقوق های عقب افتاده می گوید: من یکی از کارگرانی هستم که در عسلویه مشغول به کار می باشم، روزی که به کار مشغول شدم، گفتند که حقوق برج هفت را که ماه اول کاری من بود، برج ده پرداخت می کنند، چون مجبور بودم، قبول کردم که بعد از سه ماه کار اولین حقوقم را بگیرم. عید که به مرخصی آمدم، بعد از تعطیلات که مشغول کار شدیم هم باز گفتن تا ۹۰ روز از حقوق خبری نیست در حالیکه برج سه رو به پایان است من هنوز بعد از مرخصی حقوقی دریافت نکردم و خانواده ام روزهای سختی را سپری می کنند به امید اینکه آخر برج سه به من حقوق بدهند. در حالیکه این سه ماه را من با قرض گرفتن گذراندم و به محض دریافت حقوق بخش بزرگی از آن باید صرف پرداخت بدهکاری شود. آیا این انصاف است؟

شرایط بسیار دشوار کارگران عسلویه را یکی دیگر از کارگران که در اعتصاب به سر می برد چنین توصیف کرده است: "در کمپ ما حدود چهارصد نفر زندگی می کنند. امکانات کمپ ها حداقل هم نیست. چیزی در حدود صفر است. مثلاً کمپ ما شامل چهار اتاق است. در هر اتاق، نه نفر کنار هم بر روی کف اتاق با موکت زیر و کهنه پوشیده شده می خوابیم. به هر نفر یک متر جا می رسد و هنگام خواب، ناخودآگاه پای یکی روی سر دیگری می خورد.... در این کمپ چهارصد نفره فقط چهار سرویس بهداشتی و پنج دوش وجود دارد. ساعت شش صبح می رویم سر کار و ساعت هفت عصر کار تمام می شود و تا برسیم به کمپ می شود ساعت

جدا می شوند و در صف واحدشان شکاف ایجاد می شود. همچنین شرکت های پیمانکاری هیچ کارگری را استخدام رسمی نمی کنند و با تحمیل قراردادهای موقت، در عمل امنیت شغلی آنان را از بین می برند. بدین ترتیب این کارگران در مواردی در عمل نمی توانند از مهمترین مزایای حقوق کارگری مانند حق اولاد، حق مسکن، مزایای دوری از محل زندگی، حق استفاده از شرایط سخت کاری، حق مسکن و یا در رتبه بندی مشاغل استفاده کنند. همچنین در خیلی از مواقع این کارگران از حقوق و مزایایی که به دلیل سابقه کاری شامل آنان می شوند محروم می مانند و یا از دیگر حقوق ها در قانون کار برخوردار نمی گردند.

کاملاً آشکار است که سرمایه داران اصلی از آن رو به شرکت های پیمانکاری متوسل می شوند که این شرکت ها نقش واسطه را بین سرمایه داران و کارگران ایفا می کنند. با وجود شرکت های پیمانکار، سرمایه داران اصلی دیگر به طور مستقیم با کارگران روبرو نمی باشند. از طرف دیگر این شرکت ها بدون ایفای کوچکترین نقشی در روند تولید، به قیمت پامال کردن حقوق کارگران و تفرقه اندازی در صفوف آنها بخشی از ارزش اضافی کارگران را به جیب می زنند.

همانطور که در بالا به خواسته های کارگران اشاره شد، یکی از خواسته ها و مطالبات آنان که کیلومترها دور از خانواده هایشان در سخت ترین شرایط مشغول کار می باشند افزایش روزهای مرخصی می باشد که خواست ۲۰ روز کار و ۱۰ روز مرخصی در ماه را طلب می کنند. واقعیت این است که این کارگران دور از خانواده در کمپ هایی بسر می برند که وضعیت این کمپ ها از لحاظ امکانات بهداشتی و رفاهی بسیار اسفناک و در حدود صفر می باشد، به طوریکه هر ۱۰ کارگر در یک اتاق ۲۰ متر مربع بر روی زمین که با موکت های نازک و کهنه پوشیده شده می خوابند. سه توالت و دوش برای ۴۰۰ نفر وجود دارد. این کارگران از ساعت شش صبح تا هفت بعد از ظهر، فقط با یک استراحت یک ساعته مشغول کار می شوند آنهم در شرایطی که بسیاری از آنان در دمای بالای پنجاه درجه به کار مشغول هستند. در واقع یکی دیگر از عمده ترین و سخت ترین شرایط کارگران مجتمع های بزرگ پتروشیمی، زندگی در کمپ های پر ازدحام و شلوغ کارگری آنان می باشد که این کارگران همانطور که اشاره شد بدون کوچکترین امکانات بهداشتی و رفاهی در آنها بسر می برند تا جائیکه حتی شب ها در هنگام خواب، بدلیل تعداد زیاد کارگران در یک اتاق با مشکلات زیادی مواجه می گردند.

از دیگر خواسته ها و دلایل اعتراضات مهم کارگران شرکت های پیمانکاری عدم پرداخت حقوق های عقب افتاده آنان می باشد. این

دوره شاه را دستگیر می کرد، شهین را نیز در مشهد دستگیر و مدتی در سیاهچال های خود زندانی نمود.

اغراق نیست اگر بگویم که هر زمان مروری بر گذشته داشته ام شهین را به یاد آورده و از زخم های دل او و بر مصیبت هایی که دشمنان خلقهای ایران، دو رژیم وابسته به امپریالیسم شاه و جمهوری اسلامی بر او وارد کردند، قلم به درد آمده است. زخم های دل او را به خوبی

می شناختم، زخم اعدام همسر و برادر انقلابی اش در ۱۱ و ۱۲ اسفند سال ۱۳۵۰، زخم شهادت سیمین عزیز خواهر شهین و حمید توکلی در سال ۱۳۵۵ در صفوف سازمان چریکهای فدائی خلق، سیمین را به هنگامی که به ملاقات شهین می آمد من نیز از پشت میله های زندان می دیدم. کاملاً می شد دید و تشخیص داد که وجود او یک پارچه عشق به مبارزه برای رهایی توده ها بود. در زندان قصر، غم های شهین شامل دوری از فرزند شیرخواره اش هم بود که نامش را به یاد گرمی صمد بهرنگی، "صمد" گذاشته بودند. شهین در زندان چه لالائی هائی برای صمد کوچولو می خواند و با طبع شاعرانه اش چه نامه هائی برای او می نوشت و البته نه برای ارسال، بلکه پنهانی برای دل خودش. اما آنچه بیش از هر چیز با به خاطر آوردن شهین قلم را فشرده کرده است محبوس شدن او در زندان جمهوری اسلامی می باشد. او با زخم های دلش در آن زندان که شکنجه گاهی بدتر از زندانهای رژیم شاه بود چه وضعیتی داشت و بر او چه گذشته بود؟!

شهین توکلی با همه رنج ها و غم هایش نمونه ای از میلیون ها توده های دربند ایران بود که رژیم های شاه و جمهوری اسلامی به مثابه رژیم های دست نشانده امپریالیسم و مدافع سیستم سرمایه داری وابسته در ایران برای تأمین منافع سرمایه داران داخلی و خارجی، زندگی آنان را با غم و مصیبت آمیخته اند. یاد شهین توکلی را گرمی می دارم و برای خانواده محترم توکلی که این عزیز را از دست دادند، صبر و بردباری آرزو مندم.

۲ اکتبر ۲۰۲۱ برابر با ۱۰ مهر ۱۴۰۰

ب.ن



به یاد شهین توکلی و تسلیت به خانواده اش

اشرف دهقانی

با کمال تأسف و درد از خبر درگذشت شهین توکلی در ایران مطلع شدم. درسال ۱۳۵۰ که رزم دلاورانه آگاه ترین و سواد کمونیست های ایران تحت نام چریکهای فدائی خلق لרزه بر اندام رژیم شاه افکنده و برای توده های تحت سلطه دیکتاتوری و اختناق در ایران فضای نوین و شاداب مبارزاتی آفریده بود، شهین توکلی به عنوان یک زن مبارز در حالی که مادر کودکی یک ساله بود همراه با همسر رزمنده اش

سعید آریان در این تشکل انقلابی فعالیت می کرد. اما پس از مدت کوتاهی، در سوم خرداد همان سال، او و همسرش سعید در جریان درگیری ای که به شهادت رفیق کارگر آگاه و رزمنده، چریک فدائی خلق، اسکندر صادقی نژاد منجر گشت، اسیر دست نیروهای امنیتی رژیم شاه شد. شهین در ضمن خواهر حمید توکلی یکی از کادرهای اولیه و برجسته چریکهای فدائی خلق بود و تعالیم مبارزاتی اش را از این رفیق بسیار صادق و انقلابی فرا گرفته بود.

اولین آشنائی من با شهین در زندان و به هنگامی بود که هر یک در یکی از سلول های زیرزمین شهربانی کل کشور "شاهنشاهی ایران" اسیر دست جلادان رژیم شاه بودیم، در دوره ای که خشم و کینه شدید نسبت به دشمن و ایمان به درستی راه مبارزه مسلحانه برای رسیدن به پیروزی در وجود محبوسین در آن سلول ها زیانه می کشید و فضای مبارزاتی را بر آن زیرزمین با همه محدودیت هایش حاکم ساخته بود.

در زندان اوین نیز چهره متین شهین با روحیه مبارزاتی اش را به یاد می آورم به خصوص در آن ملاقات های فراموش نشدنی با رفقائی که چند روز بعد با سری افراشته پا در میدان تیرباران چیت گر نهادند و خونشان نهال انقلاب را در ایران بارور ساخت. صحنه ملاقات با رفیق کبیر مسعود احمدزاده فراموش نشدنی است؛ آنجا که شهین با درک وجود بسیار ارزشمند رفیق مسعود، از روی شوق و با مهر فراوان سر رفیق را به آغوش گرفت. ملاقاتی دیگر دراتاقی در اوین با چند تن از رفقا و درمیان آنها با همسر و برادر انقلابی اش بود و او می دانست که این،

آخرین دیدار با این عزیزانش خواهد بود. گفته سعید در این اتاق به شهین در رابطه با فرزند دلبندهشان، هرگز از یادها نخواهد رفت. او آشنای زحمتکشی را به یاد شهین آورد و گفت: "رضا نمی تونه بچه داشته باشه، خودت می دونی چرا؟ چون که بچه هایش از گرسنگی و بی دوائی می میرن". با این سخن چریک فدائی خلق، رفیق سعید آریان نشان داد که آگاهی از کدام دردها و از چه ضرورت های مبارزاتی و در راستای کدام خط مشی مبارزاتی، او را آماده فدا کردن جانش در راه رهایی کارگران و زحمتکشان کرده بود و... بعد زمانی رسید که من و شهین به همراه چند زن مبارز دیگر اولین زندانیان سیاسی زن در زندان قصر را در ایران تشکیل دادیم. در این زندان نیز شهین همچنان به آرمان های انقلابی اش وفادار ماند که شرحش تا حدی در کتاب "حماسه مقاومت" آمده است. او به ۵ سال زندان محکوم شده بود ولی با توجه به سیاستی از رژیم شاه در سال ۱۳۵۵ که زندانیان سیاسی را با وجود تمام شدن دوره محکومیتشان از زندان آزاد نمی کردند (همانند دوره جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ "ملی کشی" می کردند) او نیز همچنان در زندان ماند تا زمانی که تحت تأثیر جنبش مسلحانه، جو جامعه تغییر کرد و او از زندان آزاد شد.

از این که شهین پس از آزادی از زندان فعالیت سیاسی داشته است یا نه اطلاعی ندارم. می دانم که او در شهر زادگاهش مشهد در کنار خانواده اش زندگی می کرد و گفته می شود که مشغول کار سیاسی نبود. اما مطلع شدم که در دهه ۶۰ که رژیم خونخوار جمهوری اسلامی برای تقویت پایه های رژیمش به همه جا یورش می برد و تا جایی که می توانست زندانیان سیاسی

لیست کمک‌های مالی به چریک‌های فدایی خلق ایران

آمریکا

ارتش بیکاران	۲۰۰ دلار
کتاب جدید رفیق، دالاس	۲۴۰ دلار
کتاب نقد تاریخ جعلی	۱۰۰ دلار
کتاب جدید	۱۰۰ دلار
ارتش بیکاران	۲۰۰ دلار

آلمان

بُنار - کنار تخت	۲۶۰ یورو
رفیق راه کیست	۱۵۰ یورو
رفیق راه و جاه کیست	۱۰۰ یورو
چریک فدائی رفیق وان تروی	۲۰ یورو
چریک فدائی رفیق فردریک	۲۰ یورو
چریک فدائی رفیق کامیلیو	۲۰ یورو
چریک فدائی رفیق اماؤئل	۲۰ یورو
چریک فدائی رفیق فوجیک	۲۰ یورو
چریک فدائی رفیق رامون	۲۰ یورو
چریک فدائی رفیق الینور	۲۰ یورو
چریک فدائی رفیق شیرز	۲۰ یورو

انگلستان

چریک فدائی خلق خشایار سنجر	۱۰ پوند
چریک فدائی خلق کاظم سعادت	۱۰ پوند
به یاد جانبختگان قیام آبان ماه	۲۰ پوند

کانادا

رفیق کبیر مسعود احمدزاده	۵۰۰ دلار
رفیق کبیر امیر پرویز پویان	۵۰۰ دلار
رفیق کبیر عباس مفتاحی	۵۰۰ دلار
رفیق کبیر بهروز دهقانی	۵۰۰ دلار
چریک فدائی خلق مهرنوش ابراهیمی	۲۰۰ دلار
چریک فدائی خلق مرضیه احمدی اسکوتی	۲۰۰ دلار
چریک فدائی خلق شیرین فضیلت کلام	۲۰۰ دلار
چریک فدائی خلق پوران بداللی	۲۰۰ دلار
چریک فدائی خلق نسترن آل آقا	۲۰۰ دلار
رفیق میر هادی کابلی	۳۰۰ دلار
رفیق محمد حسین خادمی	۳۰۰ دلار
رفیق فریدون محمدی	۳۰۰ دلار
رفیق مهدی مسیحا	۳۰۰ دلار
چریک فدائی رفیق منوچهر اویسی	۲۰۰ دلار
چریک فدائی رفیق یداله سالاری	۲۰۰ دلار
چریک فدائی رفیق شاهرخ زند کریمی	۲۰۰ دلار
چریک فدائی رفیق پری روشنی	۲۰۰ دلار

شهین در سلول شهربانی در رابطه با خوشه انگوری که زندانبان (استوار فرهنگ) به او داده بود شعری سروده بود که به خوبی تأییدی بر روحیه مبارزاتی وی در آن دوران می باشد. آن شعر را از کتاب "حماسه مقاومت" در اینجا نقل می کنم:

لحظه ای پیش مرا زندانبان
خوشه ای خشم کرامت آورد
از پس دانه سرخ انگور
چهره خوباری دیدم
چهره خوبار دزخیم!
و پس آنگاه
نملق های آن
مردک خائن را بشنیدم
که: بخور دخترکم، طفلک من!

خوشه از وی نستاندم آسان،
تا میندازد مزدور،
درد من، دوری از انگور است.
۲۹ دانه خشم، ۲۹ قطره خون
کی توانم بخورم؟!
من در این خوشه سرخ
خون عزیزانم را می بینم
خون یاران شهیدم را
شهد این تحفه مرا هست شرنگ
تلخ تر، تلخ تر، حتی از آن.
خوشه را با نفرت بفشردم در چنگ
و شمردم با خود، قطره های خون
را
که از آن خوشه دشمن می ریخت:
پانزده، دو، سه، دو، و یک *
بیست و سه قطره خون، بیست و
سه دانه خشم
بیست و شش دانه دیگر باقی است.
می فشارم با خشمی افزون در چنگ
یعنی ای کاش زان دوان باشد
زان دوان و پلیدان باشد
آری ... هدیه دشمن هم حتی
خشم و کین انگیز است...!

*- ۱۵: به نشانه ۱۵ رفیق شهید
سیاهکل. ۲: رفقا جواد سلاحی و
خلیل سلماسی نژاد. ۳: رفقا پویان،
اسکندر صادقی نژاد، رحمت پیرو
نذیری. ۲: رفقا کاظم سلاحی و احمد
خرم آبادی. ۱: رفیق بهروز دهقانی.



ای گنجه نوله جک، قوشلار اوچه جک
اوچه جک، اوچه جک

ترجمه فارسی:

"ترانه"

دختر زیبای وطنمان، ای شاهین، به آفتاب
نگاه کن، نگاه کن
ستاره پرفروغ خلqمان، ای گل من، به
خلق
نگاه کن، نگاه کن
ای غزال، به آتش نگاه کن، نگاه کن
در دل تو خورشید فروزانی است،
بهار برای تو

درد و تهنیت میفرستد

آهای... که شب خواهد مرد،

پرندگان

پرو خواهند کشید

پرو خواهند کشید، پرو خواهند کشید.

ای که روزهای خوشی برای خلق

میطلبی

اشرف، خلق را

نگاه کن، نگاه کن

ای که خواهان روزهای عزا برای دشمن

هستی

اشرف، خون را

نگاه کن نگاه کن

ای غزال به آتش

نگاه کن، نگاه کن

ای بال نقره ای، شاهین پرواز، درد خلق را

جويا باش

ای که در نبرد ها به سان خورشیدی،

و هزاران برادر* داری

آهای... که شب خواهد مرد

پرندگان

پرو خواهند کشید، پرو خواهند کشید.

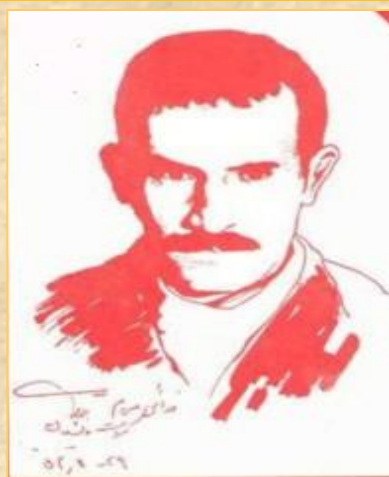
* اشاره به شهادت رفیق بهروز دهقانی،
برادر رفیق اشرف دهقانی است.

خوانند این ترانه و شعر زیبا و با
احساس، من را به یاد فضای انقلابی
دوران قیام ۵۷ می اندازد. زمانی که مردم
زحمتکش و آگاه ایران با قلبی سرشار از
عشق به فرزندان مبارزشان، به انقلابیون
و آزادیخواهانی همچون بهروز و اشرف
دهقانی و ... و کرامت دانشیان و خسرو
گلسترخی، آن ها را الگوی مبارزاتی خود
در قیام برعلیه استعمارگرانیشان قرار داده
و به مبارزه پا رژیم سلطنتی و اربابان
امپریالیست آن برخاستند. این شعر از
بسیاری جهات زیباست، شعری است که
از احساس و قلب پرعشق توده ها به
فرزندان انقلابیشان حکایت می کند،
شعری به قلم یک هنرمند انقلابی و ترانه
سرای خلق در مورد یکی دیگر از فرزندان
مبارز خلق، ترانه ای که همچون همه آثار
فرزندان مبارز کارگران و زحمتکشانشان پدید
آمده در صفحه های کتاب پربار هنر
انقلابی ایران نقش بسته است.

سولماز دانش، سپتامبر ۲۰۱۲

(در این نسخه به تاریخ ۲۰۲۱،

برخی کلمات تصحیح شده اند)



به یاد "فدایی مردم" رفیق کرامت الله دانشیان

کرامت "نگاه کن" اشرف

همچنان در اهتزاز نگاه داشته است

پرچم سرخ تو را!

خیلی خوشحال شدم و با ولع تمام آن را
بارها خواندم و خود را شریک احساسات
سازنده "بهاران خجسته باد" یافتم. از آنجا
که در حین مطالعه این شعر متوجه چند
اشتباه در تایپ و در ترجمه شدم، تصمیم
گرفتم آن ها را تا جایی که به نظر من
اشتباه می آیند تصحیح کرده و در اختیار
دیگران قرار دهم.

"اوخوما"

عشقی حقیقتین نه گوزل اعتباریسان
بو اعتباره، خلقیمیزین، ئوزبالاسیسان
آدین کنچن زامان، بو، دؤگوشلر صفحه
سینه
باخ، ائل سئوینیرکی، بیراوددان نیشانه
سن!

ترجمه فارسی:

"آواز"

حقیقت عشق را تو زیباترین پشتوانه ای
و به این اعتبار است که فرزند خلqمان
هستی
از آن زمان که نامت به صفحه پیکار ها
رفت
نگاه کن که خلق شادمان است که از
آتشی نشانه ای.

"ماهنی"

یوردوموزون گوزل قیزی، طرلان گونه باخ
باخ
ائلیمیزین شان اولدوزی، گولوم خلقه باخ
باخ
مارال اودا باخ باخ
قلبین ده بیر پارلاخ گون وار، یاز سن اوچون
سلامی وار
ای! گنجه نوله جک، فوشلار اوچه جک
اوچه جک، اوچه جک
خلقین گونون، خوش ایسته ین، اشرف،
خلقه باخ باخ
دوشمینن یاسین ایسته ین، اشرف، قانا
باخ باخ
مارال اودا باخ باخ

قاناد گوموش، طرلان اوچوش

خلقین سوزون سوروش

دو گوشلرده گونش اولان،

مینلرجه سن قارداشین وار

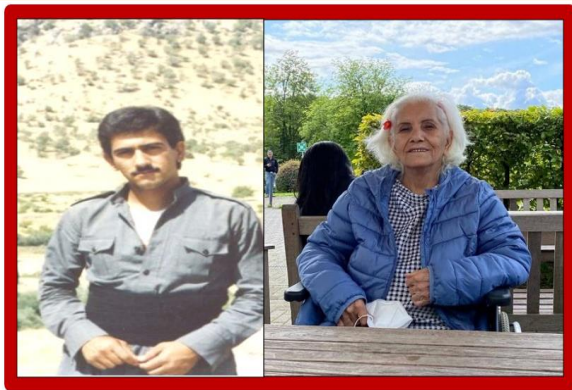
در یک شب سرد زمستانی سال ۱۳۵۲ در
حالی که زنان و مردان تحت ستم ایران
پس از یک روز کار سخت به خانه بازگشته
و در کنار خانواده خود قصد استراحت
داشتند؛ شاهد پخش دادگاه دو زندانی
سیاسی، خسرو گلسترخی و کرامت
الله دانشیان از تلویزیون رژیم شاه شدند و
چهره این فرزندان خلق در حافظه توده
های مردم نقش بست.

کرامت دانشیان را به یاد دارم که با
سخنان شهادت آمیز خود در دادگاه در
حالی که خود را یک مارکسیست-
لنینیست و معتقد به رهائی توده ها از
طریق مبارزه مسلحانه می نامید قلب پاک
خود را در مقابل چشمان مردم گشود و
وفاداری خود به آرمان های کارگران و
زحمتکشانش را نشان داد و برای همیشه
در قلب آن ها و در تاریخ انقلابی معاصر
ایران جای گرفت، همچنان که خسرو
گلسترخی.

کرامت دانشیان و خسرو گلسترخی در
وصیت نامه شان، خود را فدایی مردم
نامیدند و مرگ خود را هدیه ناچیزی برای
پیروزی خلق می دانستند، از آن زمان، من
که در دوران نوجوانی به سر می بردم با
زندگی مبارزاتی و شخصیت انقلابی این
انقلابیون و به ویژه کرامت دانشیان آشنا
شدم و مهر او بر دل من نشست.

یاد و خاطره کرامت همواره در ذهن من
سنگینی می کرد تا این که چند سال
پیش در کتاب "من یک شورشی هستم"
خواندم که کرامت دانشیان که علاقه
بسیاری به رفیق اشرف دهقانی و رفیق
بهروز دهقانی داشته، ترانه زیبایی را به
زبان ترکی درباره رفیق اشرف دهقانی
سروده بوده و هر وقت که در زندان یا خارج
از زندان موقعیتی پیش می آمده آن را می
خوانده است. در آن کتاب فقط ترجمه یک
بیت آن ترانه به این صورت نوشته شده
بود: "اشرف تو ستاره سرزمین منی، خلق
به تو نگاه می کند..." با خواندن این قطعه
و با توجه به جایگاه بالائی که رفقا بهروز و
اشرف در ذهن من دارند همیشه علاقه
داشتم که یک روز متن کامل آن شعر را در
جایی پیدا کنم، تا اینکه اخیراً متن ترکی و
ترجمه فارسی آن را در فیس بوک دیدم و

تسلیت برای درگذشت خانم گلزار قباخلو



با تأسف مطلع شدیم که خانم گلزار قباخلو، یکی از مادران مقاوم خاوران، در تاریخ ۷ اکتبر ۲۰۲۱، در شهر کلن آلمان درگذشت. مادر قباخلو، مادر پیشمرگه قهرمان چریکهای فدایی خلق ایران رفیق حمید قباخلو (کاک عطا) بود که در قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ توسط دژخیمان جمهوری اسلامی اعدام شد.

چریکهای فدایی خلق ایران درگذشت این مادر مبارز و داغیده را به بستگان و عزیزان او تسلیت می گویند. به امید اینکه نابودی جمهوری اسلامی به دست مردم ما، مرهمی بر زخمها و آلام بازماندگان خانم قباخلو و بازماندگان تمامی عزیزان جانباخته به دست این رژیم ضد مردمی بنهد.

روابط عمومی چریکهای فدایی خلق ایران
۹ اکتبر ۲۰۲۱



لندن: گزارشی از آکسیون بزرگداشت یاد جانباختگان دهه ۶۰



روز شنبه ۲۵ سپتامبر ۲۰۲۱ به منظور بزرگداشت یاد جانباختگان کشتار دهه ۶۰ و همچنین یادبود قربانیان قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ که به دست رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی اعدام شدند، یک آکسیون افشا گرانه در شهر لندن برگزار شد. این حرکت مبارزاتی که فعالین چریکهای فدایی خلق ایران یکی از فراخوان دهندگان آن بودند، از ساعت ۲ بعد از ظهر در میدان "ترافلگار اسکوئر" لندن آغاز و به مدت دو ساعت ادامه یافت.

در محل آکسیون، بنرهای افشاگرانه بزرگی در مورد جنایات جمهوری اسلامی، صحنه های اعدامهای دستجمعی وحشیانه مخالفین و قربانیان نظام حاکم، برخی عکسهای جانباختگان خیزش گرسنگان در سالهای اخیر، آرم سازمان و همچنین مبارزات توده ای کارگران و مردم ستمدیده به نمایش درآمده بود که توجه عابریں را به خود جلب می کرد و آنها برخا از این اسناد جنایات جمهوری اسلامی عکس می گرفتند.

در بخش دیگری از این حرکت، یکی از رفقای زندانی سیاسی در دهه ۶۰ در مورد شرایط سیاه حاکم بر جامعه و سیاهچالهای جمهوری اسلامی در آن دوره، به زبان انگلیسی سخنرانی کرد. او با برشمردن برخی از تجارب وحشتناک دوران دستگیری و اسارت خود در حالی که تنها ۱۷ سال سن داشت و شاهد کشتارسیستماتیک زندانیان سیاسی توسط جلادان جمهوری اسلامی بود مطرح کرد که هیچ کس از تعداد واقعی اعدامها در آن دوره دهشتناک مطلع نیست و دولتهای غربی نیز با سکوت و ممانشات خود و همچنین عدم در اختیار قرار دادن اطلاعات واقعی به افکار عمومی در جوامع خود، به پوشیده ماندن ابعاد این جنایت تاریخی و نقش تبهکارانه جمهوری اسلامی، از جمله رییس جمهور فعلی آن که یکی از جلادان سال ۶۷ است یاری نموده اند.

در صفحه ۱۱

آدرس پست الکترونیک
E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان
Siahkal Fadayee

کانال تلگرام
@BazrhayeMandegar

اینستاگرام
BazrhayeMandegar2

برای تماس با
چریکهای فدایی خلق ایران
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت
از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران
در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی
در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!